

زبان شاهنامه و «برسری خوانی»

۵۵-۸۰

چکیده: برخی واژگان در کتاب شاهنامه فردوسی، در معانی و کاربردهایی رخ می‌نمایند که با تصور ابتدایی یک فارسی‌زبان امروزی، تفاوت‌های معنی‌دار و بااهمیت دارد و بدون توجه به آنها، مفاد پاره‌ای از بیت‌ها و عبارات‌های شاهنامه، روشن نمی‌شود. نویسنده در نوشتار پیش رو می‌کوشد تا معانی دو واژه «پهلوان» و «خادم» را که از واژگان پرکاربرد و کلیدی در شاهنامه فردوسی هستند، مورد مذاقه قرار دهد. از این رو، به ذکر شاهد مثال‌هایی از متن شاهنامه می‌پردازد. سپس معنای مصرع «ورا پیش من رفتن آیین بود» و مقصود فردوسی از «وی» در «ورا» را بررسی می‌کند. نویسنده در راستای این هدف، پس از بیان دیدگاه برخی از شاهنامه پژوهان، دیدگاه خود را عرضه داشته و بیان می‌دارد که «ورا پیش من رفتن آیین بود» یعنی: نزد من و به باور من که سیاوشم، روان شدن فرمان شاه، آیین و عین صواب است. / صواب آن است که حکم شاه نفاذ یابد و من سیاوش، فرمان شاه را امتثال کنم. به این ترتیب، وی در ورا به فرمان شاه برمی‌گردد. در نهایت، با بررسی معنای واژه بهتری در بیت گذشتم ازین سدا اسکندری / همه بهتری باد و نیک اختر، نوشتار را به پایان می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، متون کهن، خوانش متون، زبان شاهنامه، متن خوانی، متون حماسی، معنی واژگان، معنی عبارات، ادبیات حماسی، معنی ابیات، پهلوان، خادم.

گفتار حاضر، تخریر و تکمیل و بسط یافته سخنانی است که در روز پنجشنبه هفدهم بهمن ماه ۱۳۹۸ هـ.ش. در مجلس بُزرگداشت استاد جمشید مظاهری (شروشیار) - طباب نراه - زنده‌ام. آن مجلس در کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان برپا شده و به پاس علائق شاهنامه‌پژوهانه آن بُزرگ، ویژه فردوسی و شاهنامه بود؛ و این سخنان - بَعُوْنُ اللّٰه تَعَالٰی و حُسْنُ تَوْفِیْقِهِ - با پذیرفتاری گرم فرهنگ‌دوستانِ دل‌آگاهی رویاروی شد که از اصفهان و دیگر شهرها در آن نشست انجمن گشته بودند و هم یاد استاد را و هم مقام فردوسی و شاهنامه‌ی او را گرمی می‌داشتند. ... آهنگ خطابتی که در تضاعیف این مکتوب به گوش می‌رسد، ویادی که در فرجام کلام از استاد انوشه‌یاد می‌رود، از آنجاست. ... زوانش شاد و یادش فرورزان باد!

لغة الشاهنامه والقراءة المتراكمة جويًا جهانبخش

The Language of Shahname and Barsari-khani¹

By: Juyā Jahānbakhsh

Abstract: Some words in Ferdowsi's Shahnameh have meanings and applications that have significant and meaning-oriented differences from the initial idea of a modern Persian language user; and if we don't pay enough attention to them, the contents of some of the verses and phrases of Shahnameh are not clarified. In the following article, the author tries to examine the meanings of the two words «Pahlavan» and «Khadem», which are among the most used and key words in Ferdowsi's Shahnameh. Therefore, he cites examples from the text of the Shahnameh.

Key words: Shahname, Ferdowsi, ancient texts, reading texts, Shahname language, epic texts, the meaning of words, the meaning of phrases, epic literature, the meaning of verses, pahlavan, khadem.

الخلاصة: تجابهنا في كتاب شاهنامه الفردوسي بعض التعابير التي تتضمن معاني وتوظيفات تختلف اختلافًا مهمًا في المقصود منها مع ما يتصوّره الناطقون باللغة الفارسيّة هذه الأيام من المعاني، بحيث يؤدّي عدم الالتفات لهذه الناحية إلى عدم اتّضح معنى بعض أبيات وعبارات الشاهنامه.

والكاتب في المقال الحالي يسعى إلى التحقيق في معنى مفردتيّ (پهلوان) و (خادم) اللتان تعتبران من المفردات كثيرة الاستعمال والأساسيّة في شاهنامه الفردوسي.

وعلى هذا الأساس يشير الكاتب إلى أمثلة من نصّ الشاهنامه، ثمّ ينتقل إلى بيان معنى المصراع (ورا پيش من رفتن آيين بود) لبحث في مقصود الفردوسي من (وي) في (ورا).

وفي سياق هدفه هذا، وبعد أن يذكر رأي البعض من خبراء الشاهنامه، يبيّن الكاتب رأيه قائلاً إنّ (ورا پيش من رفتن آيين بود) تعني: برأبي وكما أعتقد أنا سياووش، أنّ تنفيذ أوامر الشاه هو أمر مقدّس وهو عين الصواب / أي أنّ الصواب هو تطبيق حكم الشاه وأن أمتثل. أنا سياووش. لأوامر الشاه. وهكذا تكون (وي) في (ورا) ترمز إلى أمر الشاه.

ويتهيء الكاتب مقاله بالبحث عن معنى كلمة (بهتري) في بيت: گذشتم از اين سد اسكندري / همه بهتري ياد و نيك اختري.

المفردات الأساسيّة: شاهنامه الفردوسي، النصوص القديمة، قراءة النصوص، لغة الشاهنامه، قراءة المتن، النصوص الحماسيّة، معاني المفردات، معاني العبارات، الأدب الحماسي، معاني الأبيات، پهلوان، خادم.

از چشم اندازی فراخ و درنگاهی فراگیر، خوانندگان سرایشها و نگارشهای کهن را در دو گروه می‌توان جای داد: «برسری خوان» ها و «برسری خوان» ها.

«برسری خوان» ها ناگفته پیداست که کیانند: عموم خوانندگانی که متأثر و آثار پیشینیان را، بی وقوف بر افتضانات متفاوت خوانش چنین مثنیها، در خواندن می‌گیرند و مثل هر نوشته سر و ساده روزنامه‌گی یا مکتوب عامه خوان دیگر به پایان می‌برند یا نمی‌برند و متن را خوانده و نخوانده به کناری می‌نهند، بی آنکه در ظرائف و طرائف آن نیک باریک شوند و حقایق و دقائق آن را بخوبی دریابند.

اما «برسری خوان» ها، کسانی اند که همین مثنیهای آشنای دم دست همگان را بار دیگر، علاوه بر دیگر بارها، و به اصطلاح قدما: «برسری»، به خواندن می‌گیرند و در زوایای آنها متمدنانه درمی‌نگرند و خبایا و خفایا را می‌جویند و بر سر آنچه مبهّم و ناروشن می‌نماید می‌دزنگند و به ابتدائی‌ترین برداشت سطحی و هرگونه دریافت کلی و نادقیق که در ذهنشان حصول یابد هرگز قناعت نمی‌کنند.

به قول روانشاد استاد دکتر محمدآمین ریاحی - رَحِمَهُ اللهُ -، «عیب کار اینجاست که ما در خواندن مثنیهای گذشته برسری از سر آنها می‌گذریم، و به معنی تقریبی و مبهّمی که نزدیک به موضوع و به اصطلاح «پیرامون آن» است قانعیم، و رَحْمَتِ تَأْمُلِ بیشتر و درک معنی دقیق الفاظ و تعبیرات را به خود نمی‌دهیم.»^۱ «... وقتی نظم و نثر گذشته‌گان را می‌خوانیم، بسیاری از تعبیرات آنها برای ما مفهوم دقیق و صریح و روشنی ندارد و به معنی مبهّم تقریبی دل خوش می‌کنیم و می‌گذریم.»^۲

اگر «برسری خوانی» پیشه کنیم و ذخائر میراث مکتوب خویش را بدین شیوه در خواندن بگیریم، نیک در خواهیم یافت که در خواندن‌های پیشین، چه مایه دقائق و نکات و ظرائف و طرائف از ما فوت شده است و از کنار کدامین تعابیر که یکان‌یکان شان شایان تأمل و دزنگ بوده است، سهل و ساده برگذشته‌ایم. در نگارشها و سرایشهای پیشینیانمان کم نیست عبارات و اشاراتی که اگر بار دیگر در آنها فروبگیریم، چیزی جز آن در خواهیم یافت که در نگاه نخست دیده و اندر یافته‌ایم.

۱. گذشته‌گان ما، بسته و بار آندکی را که بر روی بار بزرگ دیگر نهاده می‌شد «برسری» و نیز «سرباری» می‌خوانند. لیک افزون بر آن، مطلقاً «علاوه» و «إضافة» و «زاید» و «بیشتر» را نیز «برسری» می‌گفتند.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی فرموده است:

مُرَادِ خُدایِ از جِهَانِ مَرْدَمَسْتِ دِگَرِ هَر چِه بِنِیِ هِمِه بَرَسْرِیَسْتِ

(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: مجتبی میثوی - و - مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش. ۱ / ۱۱۰، ق ۴۹، ب ۱۹).

امیر معزی گفته است:

لَشکَر و مَرْدئِ و دین و داد باید شاه را

هر چه از هست و تأبیدِ الهی برسری

(دیوان امیرالشعراء محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزی، به سعی و اهتمام: عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیته، ۱۳۱۸ ه.ش.، ص ۷۱۴، ب ۱۶۳۸۵).

۲. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، دکتر محمدآمین ریاحی، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۱۱.

برخی از کتابها مثل دیوان حافظ و کلیات سعدی و شاهنامه‌ی فردوسی و مثنوی معنوی مولوی، در دست همگان بوده و هست و همواره از آنها سخن می‌رفته است؛ لیک بسیاری از آنچه بسیاران درباره این متن‌ها گفته و نوشته‌اند، بر ادنی دقتی ایتنا نداشته است و مبتنی بر همان برسری خوانی‌های موقوف معهود بوده. گاه نیز گفته‌ها و نوشته‌ها، حتی برسری خوانی هم تکیه نداشته است و دیدها و داوری‌ها، یکسره برخاسته از ظنون انبوه "نخوانده‌مُلیان" است که در میان ما اندک‌شمار نیز نیستند، و درباره هرچیز و هرکس، "یک سینه سخن دارند؛ که البته گاه از حلیه ریط" عاقل است.

باری، اگر از طومارهای بلندبالائی که از موهومات "نخوانده‌مُلیان" آگنده و در زوایای کتابخانه‌ها پراگنده است، صرف نظر کنیم، و تکیه بر سخنان ناپخته و برداشتهای بی‌راه "برسری خوانان" را نیز زوا نَشماریم، آنگاه جای خالی تأملات و تدقیقات فراوانی خودنمایی خواهد کرد که باید با کوشائی و شکیبائی صورت دهیم.

راستی را، اگر به دیده انصاف بنگریم، بازخوانده‌ترین و پُرخوانده‌ترین بخشهای میراث مکتوب ما نیز، خورند "برسری خوانی" است، و هنوز آنسان که باید به مذاقه گرفته نشده است... «هزار بادۀ ناخورده در رگ تاکست»^۴.

شاهنامه‌ی فردوسی که بدُرست «نامه فرهنگ و منبش ایرانی» خوانده شده است^۵ و همواره نیز پیش دست ادیبان پارسی‌دان و شمع آنجمن فرهیختگان ایرانی بوده و عامه مردمان نیز پیوسته خواننده یا نیوشنده آن بوده‌اند، یکی از نامورترین متونی است که باید با تأتی نکته‌سنجانه و تدقیق مضاعف خواننده و بازخوانده شود و لایه‌های پنهان آن به سرانگشت تفحص و تفرس بازکاویده آید تا روزنه‌هایی به سوی دقائی و حقایق از نظر دورمانده آن گشوده گردد.

شاهنامه‌ی فردوسی، به پهنشدت آبرفتی خصیپی می‌ماند که در مصب رود بزرگ و خروشان تاریخ و سرگذشت مردمان ایران بزرگ و کهنسال واقع شده است؛ رودی سرشار و پرجوش و خروش که خود از به هم پیوستن جویبارانی خرد ولی پُرشمار پدید آمده؛ جویبارانی که سرچشمه هریک در گوشه‌ای از تاریخ بلند و جغرافیای پهن‌آور ایرانشهر بوده است. آنک، گذر زمان، انبوه آبرفتهای لوناگون و گوناگون رسیده از ادوار و اطوار تاریخ و اجتماع و فرهنگ ایرانیان را در این پهنشدت بر سر هم نهشته است

۴. علامه محمّد اقبال لاهوری.

۵. این تعبیر پخته‌سخته، از استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی - دام غلاه - است که آن را در گفتارها و جستارها و نوشتارهاش بارها (نمونه را، سنخ: شاهنامه پژوهی - چه خوش گفت فردوسی پاکزاد، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ویراستاران: الهام روستائی‌راد - صادق معین صمدانی، ج: ۱، تهران: انتشارات خانه آندیشمندان [= آندیشه‌مندان] علوم انسانی، ۱۳۹۴ ه.ش، ص: ۹؛ جزنامه خومی - کتدوکاوی در شاهنامه / پوشینه ۲، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج: ۱، تهران: نشر گویا، ۱۳۹۸ ه.ش، ص: ۱۴) آورده‌اند، و مقالنی علی‌حدّه نیز (چاپ شده در: آسمان جان، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج: ۱، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۷ ه.ش، صص ۹-۱۹) زیر همین عنوان دارند.

۶. «... شاهنامه محبوب‌ترین کتاب مردم ایران بود، و در سراسر ایران زمین در بزفتهای ایرانیان در کلبه‌ها و چادرهای دهقانان و روستاییان شُبهای دراز و مستان را با خواندن و شنیدن داستانهای پهلوانان آن به صبح می‌زسانیدند، و در جامعه ایران شاهنامه خوانی هنر و شغلی رایج بود...» (گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، دکتر محمّد امین ریاحی، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴ ه.ش، ص: ۵۱).

و گنجینه‌ای از یادگارها فراهم آورده که در این فراخنا بر روی هم انباشته شده‌اند. و اینک، خواننده بیداردل و جان آگاه این کتاب بی‌همتا، به کاوکاو تأمل و بازخوانی اجزای شاهنامه، آن لایه‌های متراکم هنگفت و مازهای پُررمزوراز را از هم جدا می‌کند و یادگارهای بازمانده از قرون و اعصار و هزاره‌های گذشته و سده‌های از یادرفته را در نورد آنها بازمی‌جوید. هر لفظ و هر مضمون در شاهنامه، یادگار سرچشمه‌ای دوردست و از یادرفته در گذشته باستانی باشندگان این سرزمین کهنسال تواند بود و بازمانده فرهنگ و اجتماع مردمانی که یادهاشان را دست زمانه فرساینده به تاراج برده است و جز نشانه‌هایی پراکنده از آنان بر جای نمانده. انبوهی از یادگارهای آرزنده فرهنگ و تاریخی و زبانی در این یادمان شگرف سده‌ها و هزاره‌ها گردآمده است که جز به سرپیچجه بصیرت و خردبینی و ژرفنگری، این همه را بازکاویدن و بازشناختن نتوان.

مواضع و مواضع بازاندیشیدنی پُرشمار و باریکی‌های فراوان و گره‌های گشودنی بسیار در همین داستانهای معروف و زبانزد شاهنامه هست که در غالب کتابهایی که در این زمینه‌ها نوشته می‌شود، مورد توجه کافی و عنایت وافی قرار نمی‌گیرد و پرداختن به آنها همت و حوصله و ممانعتی می‌خواهد بیرون از طاقّت "نخوانده‌مآلیان" و رعبت "بَرسری خوانان".

پُرَتَوَقع نیز نباید بود. چشمداشت گشایش همه گره‌ها بردست یک یا چند تن و تنبیه یک نویسنده یا شارح بر جمیع جوانب گوناگون چنین شاهکارهای بزرگ و مامنامه‌های سترگ هم، چشمداشتی است سخت ناخوش و ناخردپذیر و خواهشی برنیامدنی. «زندگی کوتهست و کار دراز»^۷؛ و پرتوافگندن بر جهان بیکرانه مثنی چون شاهنامه، کار یک تن نیست؛ و گرچند آزموده‌ترین شارحان باشد، یا کارآمدترین مُصَحّحان.

هر دوستار شاهنامه و فردوسی، به سهم خویش می‌کوشد، و از رهگذر «بَرسری خوانی»، گامی به سوی شناختی هرچه بی‌زنگارتر از این گنجینه فرهنگی دیرسال و بی‌همال برمی‌گیرد. مجموع این گامهای انفرادی است که ما را منزل به منزل پیش خواهد برد؛ و فراتر از این کاری نمی‌توان کرد.

زبان شاهنامه که زبانی است فخیم و فاخر، عمری هزارساله دارد، و بُعد زمانی درازآهنگ و تطوّرات فرهنگی زنگارزنگ، میان ما و آن فاصله‌ای انداخته است که باسانی فروکاستنی نیست. "هزار سال" زمان درازی است و همین بُعد زبانی، میان ما و آن خویش و آندریافت که مطلوب ماست، نخستین حجاب و حائل تواند بود. ... ما خوشبختانه هنوز شاهنامه را می‌خوانیم و زبان فردوسی را درمی‌یابیم؛ لیک نه به آن وضوح و روشنی و بی‌زنگاری که همشهریان فرهیخته و هم‌روزگاران سُخندان او، مثلاً:

۷. جمله معروف مقول از بُقراط حکیم است که گفته:

«إِنَّ الْعُمَرَ قَصِيصٌ وَالضَّيَاعَةُ طَوِيلَةٌ...»

(فردوس الحکمة فی القلّب، أبوالحسن علی بن سهل بن زین الطبری، قد اعتمنی بنسخه و تصحیحه: الدكتور محمد زبیر الصّدیقی، برلین: ۱۹۸۲، ص ۵).

آسَدِ طوسی، می خواندند و درمی یافتند... وَرَقُ گردانی لیل و نهار و دیگرگشتن های بردوام زمانه و فرهنگ و اجتماع و رسوم و آداب و روش زندگی مردمان، جُمَلگی بر "زبان" مؤثّر افتاده اند، و اینجا و آنجا، صورت و معنای واژگان و ساخت ها و کارکردهای دستوری و بلاغی را دیگرسان و دستخوش تحوّل کرده اند... بازپیمودن این فاصله هزارساله و رفع حجابهای فرهنگی و زبانی حائل میان ما و سُخن فردوسی، همواره آسان نیست.

هیچ شگفت نیست اگر کسی که شاهنامه را نخستین بار در مطالعه می گیرد، معنای واژگانی چون «برگشتوان» و «دژآگاه» و «زوپین» و «کوئوال» را جویا شود، یا معنای تعبیر کنایی «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش» را دریابد. اینها و دشواری هائی از این دست - البته اگر مجاز باشیم نام "دشواری" بر آنها بنهیم! - بازدارنده هائی است که خواننده آغازگر شاهنامه را، حتی اگر "برسری خوان" و آسانگیر باشد، می ایستاند و به پرسش از آگاهان، یا مراجعه به شروح، یا واژه جویی از فرهنگها سوق می دهد. لیک در زبان شاهنامه، دشواری ها، یا - دُرُست تر بگویم - باریکی هائی هست که به این چشمگیری نیست و بر خواننده "برسری خوان" بی وقوف هیچ هویدا نمی گردد. تنها "برسری خوان" ان پخته و آزموده اند که این ظرافت ها را درمی یابند و دیگرگونگی کاربرد را در آن بازمی شناسند. در این چشم انداز و در مقام "برسری خوانی"، بسیاری از واژگان آشنا و ساختهای دستوری شایع، آنگاه که زیر دژه بین مذاقه و ارسی شوند، از لونی دیگر برمی آیند؛ حجاب روزگار خوردگی برکران می شود و باریکی و لطف و سختگی و پختگی تعبیر گوینده خودنمایی می کند؛ ألفاظی که تا پیش از آن، کاربردهائی عادی و بی روح و قالبی می نمود، زنده و جاندار می گردد و انکشاف و زدایش اینها - حتی اگر کلیت مضمون را دیگر نسازد. به خواهندگان وضوح و دقت، ذوق و خلوت و لذتی می بخشد که از برای "اهل" آن، «وَرایِ حَلِّ تَقْرِیرِست».

آهنگ آن ندامت تا در این سُخنگاه از غرائب لغات و شواذ کلمات - که بالطبع در مثنوی هزارساله نادر و دیرپاب هم نیست -، نمونه بیاورم. دستوری دهید تا از یک واژه بسیار ساده بیاغازم:

□ واژه «پهلوان» یکی از واژگان پرکاربرد و کلیدی آدب حماسی ایران، بویژه شاهنامه ی فردوسی، است، و از واژگانی است که امروز نیز در زبان پارسی به کار می رود و بیش و کم گمان می کنیم با معنای آن نیک آشناییم.

آن «پهلوان» که پیشینه ما با آن آشناییم و در ذهن داریم، فردی است زورمند و قوی جثّه و دُرُشت پیکر و برخوردار از مواهب و مهارتهای بدنی و ورزشی و موصوف به فتوت و شجاعت و مردم داری و ایمان و عمل دینی و گردنفرازی در عین افتادگی و غالباً تداعیگر فضایی زورخانه های قدیم و آنچه امروز ورزشهای باستانی می نامند (بخصوص کشتی گیری)؛ البته با چاشنی تصوّرات آرمانی!

مفهوم «پهلوان» در جهان شاهنامه، با آنچه گفتیم بیگانه نیست؛ لیک بر آن انطباق تام نیز ندارد.

«پَهْلَوَان» در جهان شاهنامه، جایگاهی است در زده‌بندی سیاسی جهان کهن. به دیگر سخن، جهانداری و حکومت و اداره جامعه، در دنیای شاهنامه، بر عهده کسانی است که از شاخص‌ترینان شان، یکی، «شاه» است و دیگری، «پَهْلَوَان». این دو در کنار یکدیگر و به طور مکمل کلیدی‌ترین مناصب اداری جامعه کهن داستانهای شاهنامه را عهده‌دار می‌شوند.

دوگانه «شاه» و «پَهْلَوَان»، بارها و بارها در کنار هم در شاهنامه خودنمایی می‌کنند:

* چوتوشاه باشی و من پهلوان کسی را به تن در نباشد زوان^۸

* چنین است آیین چرخ روان اگر شهریاریم و گر پهلوان

بزرگی به فرجام هم بگذرد شکارست مرگش همی بشکزد^۹

* اگر تاجدارست اگر پهلوان به زن گیرد آرام مرد جوان^{۱۰}

«پَهْلَوَان» شاهنامه، نقش مهمی در کشورداری و تمشیت امور سیاسی و اجتماعی و ساماندهی کار و بار شاه دارد.

روزی، موبد بهرام گور، آنجا که از تأثیر فوق‌العاده «سخن» و لزوم سنجیدگی گفتار با او سخن می‌راند، از جمله چنین می‌گوید:

سخن بهتر از گوهر نامدار چو بر جایگه بر بندش به کار

خرد شاه باید، زبان پهلوان چو خواهی که بی زنج ماند زوان^{۱۱}

معنای واژه «پَهْلَوَان» در اینجا و در این بیت، بیش و کم همان معنای قدیم واژه «قَهْرمان» است، یعنی کارگزار و مباحث عمل از ظرف فرمانده / شاه / ...

بی‌گمان برخی از شما بهتر از من می‌دانید که واژه «قَهْرمان»، در گذشته، در معانی پیشکار و نماینده ارباب، و ناظر حُسن تمشیت امور، و مسؤول تدارکات، و آمین دَخل و خَرَج، و قائم به کارها، و کارفرما، و خزانه‌دار، و وکیل، و شخص نگاهداری‌کننده آنچه تحت تصرّف وی نهاده شود، و رئیس خانه شاگردان، و مانند آن، و حتی کارگزار و پیشکار به مثابت صاحب منصبی دیوانی (که کارهایی چونان رسانیدن نامه خلیفه را بر عهده می‌داشته است)، به کار می‌رفته است، و در این قلمرو معنایی، چه در آدب تازی و چه در آدب پارسی، شواهد استعمال بسیار دارد^{۱۲}؛ چنان که ناصر خسرو قبادیانی

۸. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، تریایه چاپ مسکو، با کشف الآیات، ج: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش / ۱۰ / ۱۰۰۹.

۹. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش / ۱ / ۱۰۹۸.

۱۰. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش / ۲ / ۱۲۹۰.

۱۱. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش / ۲ / ۱۳۲۹.

۱۲. واژه مُعَرَّب «قَهْرمان» که بنا بر گفته شماری از ریشه‌شناسان واژه‌پژوهان در اصل نیز واژه‌ای است ایرانی، از طریق یکی از گویشهای ایرانی میانه (به قولی: فارسی میانه)، شاید به وساطت زبان آرامی، به زبان تازی رفته است و بدین ریخت درآمده و آنگاه به فارسی بازگشته است. به قولی، اصل این واژه، کَهْرمان kührmān به معنای «کاراندیش» و مُدْتَرِشُون و مُدْتَرِشُون و مُدْتَرِشُون است، و از دوباره تشکیل شده که پاره

فرموده است:

اگر اَشْتَر و اَسَب و اَسْتَر نَباشد کجا قَهْرمانی بود قَهْرمان را؟

و سنائی عَزْوِی شُروده است:

گُرگ را بَر مِیش کَرْدَن قَهْرمان، باشد ز جَهَل
گُره را بَر پِیه کَرْدَن پاسبان، باشد خَطَا

شاید - از بُن - با تَوَجُّه به وَطَائِف «قَهْرمان» و وُرود او به کارهای دُشوار و تَسَلُّطی که بَر اُمور داشته است، اَنَدک اَنَدک مَعنای چیرگی و دِلآوری و زورمندی دَر این واژه بَر جِسْتگی یافته است و از هَمین روئِ گاه این واژه - دَر زَبانِ فارسی مَتَأَخَّر، بَیشتَرک، و دَر زَبانِ تازی، کَمْتَرک - به مَعنای آنچه دَر زَبانِ تازی «بَطَل» و دَر زَبانِ اِنگلیسی «hero» می‌گویند، به کار رفته است. شاید هَم - اَنگونه که بَرخی می‌گویند - تَحْوَلِ مَعنایی عُمده و چَشْمگیری دَر این واژه رُخ نداده و تَنها بَعْضِ شُؤن «قَهْرمان» دَر یادها مانده و بَعْضِ دیگر رُویه فراموشی رَفته است؛ بدین مَعنی که «قَهْرمان»، هَمواره کَمابیش هَمان پِیشکار و مُعاون و مُباشِرِ فرماندهِ باشد؛ و دَر جایی که فرماندهِ و رَئیس، فرماندهِ مِیدانِ جَنگ یا شاه و اَمیر باشد، مُعاون و مُباشِرِ او می‌شود "قَهْرمان" نَزْدیک به مَعنای اِمروزی؛ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.^{۱۳}

رِیْحَتِ مُؤَنَّثِ هَمین واژه کُهَنَسالِ «قَهْرمان» است که دَر نَهجِ البَلاغَةِ شَرِیف به کار رفته و فَهْم و گَزارشِ آن بَرخی از تَرجُمانان و شارِحانِ آن کِتابِ کِرَامتِ دِ گِرانَسنگ را به دُشواری اَفکَنده است.^{۱۴}

^{۱۳} نَحسْت آن از مَصْدَرِ kar (کردن) و پاره دُوم، «مان» (مَنیش) است. به قولی دیگر، اَصْل این واژه، بَرابَرِ «کارفرما» است که دَر فارسی میانه framān-kār بوده. درباره اَصْلِ «قَهْرمان»، اَقوالِ دیگری نِز هِست که شاید واجِدِ اَهَمِّیَّتِ کَمتری باشد.

از بَرای بَعْضِ اَبَشخوَرهای بَخْت دَر رِیشَه این واژه، پِینوشتِ سِپسین را بِنگَرِید.
۱۳. تَفاصیلِ آنچه را با جَمالِ واگویه کردیم، بَگَر دَر:

لَعْتِ ناهِ دِهخُدا، ذَبیلِ «قَهْرمان»؛ و: بَرهانِ قاطِع، مُحَمَّد حُسنِ بِنِ خَلَفِ تَبْرِیزی مَتَخَلِّصِ به «بَرهان»، به اِهتِمام: دَکتر مُحَمَّد مُعین، ج: ۵، تَهْران: مَوْتَسَّه اِنشِاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ۳ / ۱۵۴۹، هایش؛ و: فَرهَنگِ رِیشَه‌شِناختیِ زَبانِ فارسی، مُحَمَّد حَسَنِ دوست، تَهْران: فَرهَنگسْتانِ زَبانِ و اَدبِ فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ۳ / ۲۰۷۵، ش ۳۷۶۳؛ و: فَرهَنگِ نِوِیسی، ۱۰، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۷۲ / از مَقالَه «تَفدِ فَرهَنگِ رِیشَه‌شِناختیِ زَبانِ فارسی» نِوِشْتَه سَید اَحْمَد رِضا قانِم مَقامی؛ و: زَبانها و گویشهایِ اِیرانی، ش ۱، ص ۶۳ / ۶۴ / از مَقالَه «پهلوتیات ۱-۴» نِوِشْتَه سَید اَحْمَد رِضا قانِم مَقامی؛ و: پِزوهشِنامه نَقْدِ اَدبِ عَربی، ش ۳، پاییز و زَمستان ۱۳۹۰ ه.ش.، صص ۵-۴۲ / مَقالَه «از قَهْرمان تا پهلوان (بَرسِی سیرِ تَطَوُّرِ مَعناییِ واژه قَهْرمان)» به قَلَمِ سَید مُحَمَّد رِضا اِبْنِ الرُّسول - و - بَنولِ خَیدری؛ و: عُلومِ خَیدیت، ۷۸، زَمستان ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۸۲ / ۸۳ / از مَقالَه «اَسبِبِ فارسی‌زدگی دَر فَهْمِ اَحادیثِ با تَأکیدِ بَر تَرجمه‌هایِ نَهجِ البَلاغَةِ» به قَلَمِ عَلی خَنِیفرزاده - و - بَدَری و اِعظی اَشْتیانی.

^{۱۴} دُشواریِ این واژه، از سِویی، و بی‌اعتناییِ بَعْضِ مُتَضَدیانِ گَزارشِ مَتِن به مَقادِ شُروح و مَنابعِ یاریگَر، از سِویِ دیگر، حَتی بَرخی از مُدَعیانِ بِنامِ و پُرشور را به وادِی مَهْمَل‌گویی‌هایِ خَنده‌آور کِشاندیده است.

نَمونه را، دَر تَرجمه و شَرَحِ بسیار ناپاندام و نابسامانی که یکی از مُعاصِرانِ کَم مایه و لُی پُرنویسِ ما پَرداخته است، وئِ که عَلی زَعَمِ قَلَبْتِ بَضاعَتِ و عَدَمِ اَهَلِّتِشِ گِرْدَن‌فَرانِه مَدعی است دَر اِبْنِ کَار، «تَرجمه به طَرِیقِ مَعنوی و دَر فِضایِ اِنفِسی» [!؟] صِورتِ گِرفته (نَگَر): نَهجِ البَلاغَةِ [ی] اَمیر المُؤمِنینِ عَلی عَلَیهِ السَّلَام، تَرجمه و شَرَحِ کُتبه‌ها: دَکتر اِسْماعیلِ مَنصُوری لَایجانی، زَبَر نَظَر: شُورایِ نَشْرِ مَوْتَسَّه حَکَمَتِ عَلَوی، ج: ۱، تَهْران: شَرکَتِ جاپ و نَشْرِ بَیِّنِ المِلل، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۶۰) و زِوشی را دَر تَرجمه اِختِیار کرده است که دَر اَن «اِنس و مِصاحِبَتِ اِنفِسی با صَاحبِ اِصلیِ مَتِن» از پایه‌هایِ کَار است (نَگَر: هَمان، هَمان ص)؛ و اِخْلاصه - بَر حَسَبِ اِدْعایِ خِویش - «با فِضایِ عِرفانی و اِنفِسی و اِلات» به گَزارشِ نَهجِ البَلاغَةِ دَسْت یازیده است (نَگَر: هَمان، هَمان ص ۶۱)؛ و اِذَه «قَهْرمانَه» را، نَحسْت، دَر عِبارتِ مِوردِ نَحْتِ از نَهجِ، به «دِلآور و نِبرومند» (هَمان، ص ۹۳۵) تَرجمه کرده، و سِپسِ تَر، دَر مَقامِ تَوْضیح، به «قَهْرمانِ جَنگجو» (هَمان، ص ۹۵۸) بَدَلِ ساخته!؛ و اَنگاه از اِبْنِ عِبارتِ نَهجِ و اِسْتِباطِ لَعویِ بَدیعِ خِویش، چُنینِ اِسْتِنجاجِ فرموده است که:

«دَر اَمْرِ قِضاوتِ و جَنگِ مَشُورتِ با زَبانِ لَازِمِ نِیست. اِما دَر سائِرِ اَمُور [کذا فی الاَصْلِ] به وِیژه اِداره [ی] خَوانده و تَربیتِ فرزندانِ رُوحِ لَطِیفِ و عاطِفِ [ی] سَرشارِ زَن، حَرفِ اولِ و اَخر [کذا فی الاَصْلِ] را می‌زَند و باید تَوَجه جَدی به نَقشِ زَن دَر اِبْنِ اَمُورِ نِشان داد» (هَمان، هَمان

در نَهج البلاغَه، در اواخر نامه ۳۱، در سفارشی درباره زَنان و در بیان این که گذاردنِ برخی از کارها بر دوش زَنان بیرون از حدِّ تحمُّلِ ایشان است، آمده است:

«... فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»^{۱۵}.

برخی در ترجمه و توضیح «قَهْرْمَانَة» لغزیده اند.

در ترجمه نَهج البلاغَه‌ی زنده یاد استاد علی اصغر فقیهی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۲ ه.ش.)، که از ترجمه‌های نِسبَة معتبر نَهج البلاغَه‌ی شریف به شمار می‌آید، ترجمه عبارت مورد گفت وگویی ما، از این قرار است:

«... که همانا زن، به منزله گلی خوشبو است، نه کارگزار و پیشکار»^{۱۶}؛ که دُرُست می‌نماید.

شادروان استاد دکتر دکتر سید جعفر شهیدی (۱۲۹۷ - ۱۳۸۶ ه.ش.)، در ترجمه این عبارت نوشته است:

«... که زن گل بهاری است لطیف و آسیب‌پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر...»^{۱۷}.

بعضی ناقدان بر ترجمه استاد فروزان‌یاد دکتر شهیدی خُرده گرفته و گفته‌اند که واژه «قَهْرمان» در آن، به معنای عرفی فارسی‌اش ترجمه شده است؛ در صورتی که در زبان تازی واژه «قَهْرمان» به معنای مأمور دَخل و خَرج و مِباشِر امور دیگری است.^{۱۸}

بیش و کم حَق به دَسِت خُرده‌گیران است؛ لیک این را نیز باید به یاد داشت که: زبان ترجمه استاد دکتر شهیدی، زبانی «کهن شیوه» است و سیراب از کارکردها و توانش‌های دیرین زبان و آدب پارسی. در زبان و آدب کهن پارسی نیز چنان که در شاهنامه‌ی فردوسی می‌بینیم، «پَهْلوان» گاه در همان قلمرو معنایی قدیم واژه «قَهْرمان» داخل می‌شده است.^{۱۹}

(ص)!!! ...

شما خود معنای حدیث را، خاصه از زهنگار آنچه پَسان ترمی‌گوییم، با آنچه این ترجمان «أنفسی»! ادعا کرده است برسنجید و به یاد داشته باشید همین ذرآوردن چنین معانی اِدعائی از آن حدیث و اینگونه ذربافتن رُطب و یابس به هم و آنکاه خوراندنش به عیارتی مأثور (که ترجمان مسکین حتی ظاهر لغت آن را بدزستی ادراک نکرده است)، گواهی است بس روشن و روشنگر بر عدم امتیناع مُهمَل گویی گستاخانه ولو در چنین مقام خطیری!!!

مثلاً تیرفانه اینگونه مُهمَل بافی و خیال‌پروری، در میان مثنی خوانان سلف نیز بوده است، و خاصه، پاره‌ای از آنچه به عنوان «سُرح عرفانی و حکمی» بر بعضی نگارشها و سرایشهای قدام بار شده است و می‌شود، گرفتار انواعی از توهم‌فروشی‌ها و غاب‌سراییه‌های مُزمن است که از مرتبه نمونه پیشگفته نیز تسی فراتر می‌روند. ... و یا لها قِصَّة فی سُرحها طوُل!

در عصر خود ما، تَصَفُّح کتابهایی چون حافظ معنوی و شعاع شمس بنسند است تا فرماناید چگونه می‌توان در عالم مثنی و مثنی‌خوانی با همه چیز شوخی کرد و نمره این «لیع و لاغ» را به جایهای مکرر رسانید! ...

۱۵. نَهج البلاغَة المُمختر من کلام امیرالمؤمنین - عَلَیْهِ السَّلَام - لجامعه الشَّرِیف الرُّضِیِّ مُحَمَّد بنِ الحُسَین بنِ موسی، مَعَ صَبِط الأَدِیب الأَرِیب: عَلَی بنِ مُحَمَّد ابنِ السُّکون، حَقَّقَهُ وَ صَبَّط نَصَّهُ: الشَّیخ فِیْس بَهجت العَطَّار، ط: ۱، النَّخف الأَشرف: العَتَبَة العُلویَّة المَقَدَّسَة - وَ - مَشْهَد المَقَدَّسَة: المَكْتَبَة المُنْتَصِصَة بأمیرالمؤمنین عَلَی - عَلَیْهِ السَّلَام، ۱۴۳۷ ه.ق.، ص ۶۱۳.

۱۶. کتاب شریف نَهج البلاغَه (مثنی تصحیح‌شده عربی، همراه با سُرح شیخ مُحَمَّد عبده، با تعلیقات لازم و دوازه فهرست)، ترجمه: علی اصغر فقیهی، ج: ۱، قم: نَشْر اَدبیات، زمستان ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۵۴۸، ب ۱۶.

۱۷. نَهج البلاغَه، با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ج: ۳۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ج: ۳۱، ص ۳۰۷.

۱۸. وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۶۹، از مقاله «در تراوی نقد - نقدی بر ترجمه دکتر

شهیدی از نَهج البلاغَه»، نوشته حسین استادزلی.

۱۹. در عبارت نَهج البلاغَه‌ی شریف «... فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ»، ترجمانان، واژه «قَهْرْمَانَة» را، به تعابیری چون «کارگزاری

پُر دور بُنُفتیم:

«پهلوان»، در شاهنامه، آییناً کارگزار و مباشرِ عمل است از طرف شاه و فرمانده.

گاه، این مباشرتِ عمل، در مقام "سالاری سپاه" است و ما با «پهلوان سپاه» رویارویم. گاه در مقامی چون "وزارت" است.

پیران و پسه، در شاهنامه، «پهلوان افراسیاب» است و به همین عنوان خوانده می‌شود:

* که: ای پهلوان زد افراسیاب! گرفت اندرین دشت ما را شتاب^{۲۰}

* گرفتند گردان به پاشخ شتاب که: ای پهلوان زد افراسیاب!^{۲۱}

مقصود از «پهلوان افراسیاب» چیست؟ ... پیران عملاً وزیر افراسیاب است و سالار سپاه او و دلیری جنگاور و مغز متفکر سیاست و وزی و نظامی‌گری دستگاه وی است. چنین می‌نماید که مفهوم واژه «پهلوان»، در اینجا، بر همه این معانی و جوانب اِشتمال دارد، و دستِ کم، جامع مقام وزارت و سپاهسالاری است.

در شاهنامه، مقام «پهلوان» دیگرست و مقام «شاه» دیگر؛ ولی پهلوان می‌تواند یک شاه محلی باشد.

نه تنها رستم - که پهلوان ایران و پهلوان بزرگ شاهنامه است - و برخی از دیگر پهلوانان شاهنامه، فرمانروایان محلی نیز به شمار می‌آیند، به نظر می‌رسد یکی از معانی و مدالیل واژه «پهلوان» در شاهنامه همین حاکم و فرمانروای محلی زیر دست و وابسته به شاه اصلی و حکومت مرکزی باشد.

درباره دلاوری به نام «اولاد» که «پهلوان» یکی از «مَرزُها» در قلمرو شاه مازندران است، می‌خوانیم:

بدان مَرزُ اولاد بُد پهلوان یکی نامجوی دلیر و جوان^{۲۲}

پرتکاپوی (نهیج البلاغه، ترجمه: دکتر سید محمد مهدی جعفری، ج: ۴، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۱۸) و «کارفرما» (کتاب نهیج البلاغه، با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، شرح واژگان و تصحیح و مقابله متن به قلم: دکتر عزیزالله جوینی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ه.ش. ۲۰ / ۲۷۱؛ و: ترجمه و شرح نهیج البلاغه، حاج سید علی نقی فیض الاسلام، ج: ۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، زمستان ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۹۴۰) و «سخت‌کوشی کارفرما» (نهیج البلاغه، مترجم: دکتر سید علی موسوی گرمارودی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۹۵۱) و «کارفرما در احوال و اوضاع» (تثبیه الغافلین و تذکرة العارفين - ترجمه و شرح فارسی نهیج البلاغه، مولی فتح الله کاشانی، تصحیح و توضیح: منصور پهلوان، ج: ۳، ص: ۱، تهران: انتشارات مبعثات، ۱۳۶۶ ه.ش.، ص ۱۲۶) و «کارپرداز و فرمانروا» (نهیج البلاغه، ترجمه: حسنین استادولی، ج: ۲، تهران: انتشارات أسوه - وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۴۰۵) و «پهلوانی سخت‌کوش و خشن» (نهیج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ج: ۱، تهران: انتشارات پیام عدالت، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۴۴۸) و «پهلوانی سخت‌کوش» (نهیج البلاغه، ترجمه زوان با شرح واژگان: ابوالفضل بهرام پور، ج: ۱، قم: انتشارات آوای قرآن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۵۸۱) و «قهرمانی سخت‌کوش» (نهیج البلاغه، من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - / براساس نسخه نهیج الضباغة، ترجمه: حجة الاسلام والمسلمین سید علی محمد موسوی جزایری، ج: ۱، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۴۵۰) و «قهرمان میدان» (نهیج البلاغه، برگردان آهنگین و موزون: محمود صلواتی، ویراستاران: حسنین علیزاده - و - محمد علی کوشا، ج: ۱، تهران: انتشارات سراسی - با همکاری: نشر مبارک، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۷۲۹) و ... برگرداننده‌اند؛ که - چنان که می‌بینید - برخی به معنای مراد نزدیک تراست و برخی از مقصود دورتر افتاده.

۲۰. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۶۶۵.

۲۱. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۷۱۳.

۲۲. شاهنامه، تریایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۲۰۱.

«مَرزُ»، در اینجا، سرزمین است^{۲۳}؛ ولی مقام پهلوانی با «مَرزُ» به معنای «سَرحد، خطِ فاصلِ اَقالیم، ثغر» نیز نسبت دارد.

* پَس آگاهی آمد به هند و به روم به تُرك و به چین و به آباد بوم
 که بَهرام را دل به بازپست بس کسی را ز گیتی نَدارد به کس
 طلایه نه و دیده بان نیز نه به مرز اندرون پهلوان نیز نه^{۲۴}

اگر «مَرزُ» را در اینجا به معنای بوم و برو سرزمین نگیریم - که گویا نباید گرفت -، از همین بیت آشکارا برمی آید که یکی از شُورن پهلوان، حضور / حکومت در - به اصطلاح قُدماء: - «ثُغور» و «سَرحدات» بوده است.

در جای دیگر:

یکی نامه فرمود باآفرین سوی مرزبانان ایران زمین
 که ترسنده باشید و بیدار بید^{۲۵} سپه را ز دشمن نگهدار بید
 کنازنگ با پهلوان هرک هست همه داد جویید با زیر دست
 بدارید چندانک باید سپاه بدان تا نیابد بداندیش راه^{۲۶}

همنشینی دو واژه «کنازنگ» و «پهلوان» در اینجا، شایان مذاقه است. آیا «کنازنگ» مرزبان است و «پهلوان» حاکم محلی سرزمین نزدیک به مرز؟ آیا «کنازنگ» حاکم ولایت مرزی است و «پهلوان» سالار سپاه مستقر در آن سرزمین؟ ... برسری خوانی، تأمل در همین باریکی ها را تمهید می کند. ...

عنوان «پهلوان»، گاه به طور فراگیر بر بزرگان کشور اطلاق می گردد. به عبارت دیگر، پهلوانان، همان بزرگان و سردمداران و صاحب منصبان اند، در مقابل «کهنران».

به تقابل دو مفهوم «کهنتر» و «از ثُحمه پهلوان» (ظ: بزرگ زاده) در این سُخن گاه از داستان صَحاک تَوَجُّه فرمایید:

چنان بُد که هر شب دو مرد جوان چه کهنتر، چه از ثُحمه پهلوان
 خورشگر بُردی به ایوان شاه همی ساختی راه در مان شاه^{۲۷}

۲۳. لِهَذَا دَقَّتْ تَعْبِيرَانِ دَسْتَهُ از فَضْلَايِ شَاهَنَامِهِ پُژوه که «اولاد» را «مرزبان مازندران» (خماسه آفرینان شاهنامه، مُصطَفی جیحونی، ج: ۱، اِصْطِفَان: اِنتِشَارَاتِ شَاهَنَامِهِ پُژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۴۵) خوانده اند، جای تأمل است؛ مگر آن که مُرادشان از «مرزبان مازندران» همانا والی ولایت یا چیزی از این دست باشد.

۲۴. شاهنامه، بر پایه چاپ مُسکو، هِرمس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ۲ / ۱۳۶۵.

۲۵. بید = باشید.

۲۶. شاهنامه، بر پایه چاپ مُسکو، هِرمس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ۲ / ۱۴۵۹.

۲۷. شاهنامه، بر پایه چاپ مُسکو، هِرمس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ۱ / ۲۷.

وَقْتِي «پَهْلَوَان» از مَعْنَايِ بَسِيْطِ شُجَاعِ زورمَنْدِ بَرَنْ بَهَادُرِ فَرَاترِ مِي آيَد و عنوانِ يَكِ مَنصِبِ رَسْمِي مِي گَرَدَد، طَبِيعِي است که «اِنْتِصَاب» نيز دَر پيرامونِ آن جايي پيدا کُنَد.

"پَهْلَوَانِي"، دَر شاهنامه، مَقَامِ رَسْمِي و اِعْطَائِي است.

جَهَانِ پَهْلَوَانِ سَام، خَطَابِ بَه مَنوچَهْرشاه مِي کُفَت:

مَرَا پَهْلَوَانِي نِيَايِ تُو دَاد دَلَم رَا خِرَدِ مَهْر و رَايِ تُو دَاد^{۲۸}

«پَهْلَوَانِ لَشْكَر» که سپاهسالار و فرمأنده سپاه است و دَر شاهنامه بارها با آن مُواجِهيم نيز، طَبْعًا مَقَامِش اِعْطَائِي و اِنْتِصَابِي است.

* ورا پَهْلَوَانِ كَرْد بَر لَشْكَرَش بَدان تا بايِن بُوَد كَشَوَرَش^{۲۹}

مُلاحَظَه فرموديد؟ ... هَمِينِ واژَه اَشْنايِ سادَه، اَعْنِي: «پَهْلَوَان»، دَر كِتابِي چُون شاهنامه، دَر مَعْنايِ و كاربُردهائي رُخ مِي نَمايَد که با تَصَوُّرِ اِبْتِدائِي يَكِ پارسي زبَانِ اِمروزين تَفاوتِهايِ مَعْنِي دارِ و با اَهَمِّيَّتِ دَارَد و بَدونِ تَوْجُه بَه هَمِينِ باريكي ها، مُفادِ پاره اي از بِيْتها و عِبازتِهايِ شاهنامه و مَدلُولِ يَكِي از مُصْطَلَحاتِ كَليديِ حَماسَه مَلِّيِ ايران، بَه هِيچِ روي، رُوشنِ نَمِي شُود.

از «پَهْلَوَان» بَگُذَرِيْم و مِثاليِ دِيگرِ بِيَاوَرِيْم:

واژَه «خادِم» نيز که از واژگانِ تازيِ بَه كاربُرته دَر شاهنامه است و مُكَمَّرِ نيز دَر شاهنامه اِسْتِعْمالِ شُدَه، از واژگاني است که امروز دَر زبَانِ پارسي بسيار بَه كار مِي رُود و باز كَمابيش كُمان مِي كُنِيْم با مَعْنايِ آن نِيك اَشْنايِيْم.

«خادِم» را غَالِبًا بَه مَعْنايِ خِدْمَتْگَار و نوکَر و گُماشْتَه و مُلازِم و چاگَر، و بيش و كَم مُتْرادِفِ «پَرستار» و «پَرستنده» ي شاهنامه بَه كاربُرده اند و مِي بَرِيْم. ليك آيا دَر شاهنامه هَم «خادِم» لُزومًا بَه هَمِينِ مَعْنايِ بَه كاربُرته است؟ اگَر بَه هَمِينِ مَعْنايِ بَه كاربُرته است، فَرَقْش با «پَرستار» و «پَرستنده» چيست؟ آيا فَرُدوسي تَنها از بَرايِ "تَفْتُنْ دَر تَعْبِير" اين واژَه تازي را نيز بَر مَنظومَه واژگانيِ شاهنامه بَر اَفزودَه است؟

از بَرايِ وُقُوفِ بَر پاشِخِ اين پُرسِشها، بايَد بَه سُرَاغِ خُودِ شاهنامه رَفْت و لَعْنَتِي رُزْفِ تَر بَدانِ فَرُونگَرِيسْت.

دَر داستانِ بَهْرَامِ گور، اَنجا که بَهْرَامِ هَر چَهار دُخْتَرِ اَسِيابانِ پيرِرا بَه زَنِي مِي گيرَد و بَه شِيسْتانِ خويش رُوانه مِي سارَد، فَرُدوسي مِي فَرْمايَد:

بَفَرمود تا خادِمانِ سپاه بَرَنْد آن بُتان را بَه مُشْکويِ شاه^{۳۰}

۲۸. شاهنامه، بَر پايَه چاپِ مُسکو، هِرْمِس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۸۴.

۲۹. شاهنامه، بَر پايَه چاپِ مُسکو، هِرْمِس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۳۱۶.

۳۰. شاهنامه، بَر پايَه چاپِ مُسکو، هِرْمِس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۳۳۱.

در همین داستان پادشاهی بهرام، آنجا که شنگل^{۳۱}، شاه هند، خواستار دیدار دختر خویش، سپینود^{۳۲}، می‌شود که به همسری شاه ایران درآمده است، باز فردوسی فرموده است:

بفرمود تا خادمان سپاه پدر را گدازند نزدیک ماه^{۳۳}

باز، آنجا هم که بهرام گور دختران برزین^{۳۴} را به سیستان خویش روانه می‌سازد، فردوسی می‌فرماید:

بفرمود تا مه‌ل ز زین چهار بیارد ز لشکر یکی نامدار

چو هر سه مه اندر عماری نشست ز رومی همان خادم آوزد نشست

به مشکوی ز زین شدند این سه ماه همی بود تا مست ترگشت شاه^{۳۵}

می‌بینید؟ ... صحبت از بردن زنان به «حرمسرا» یا دیگر مسائل «آندرونی» پادشاه که پیش می‌آید، سر و کله «خادمان» پیدا می‌شود.^{۳۶}

«خادم» را به معنای غلام خصی، و توشعاً؛ مطلقاً خصی و آخته^{۳۷}، در مثنهای کهن می‌بایم؛ و این معنای واژه «خادم» در بعضی فرهنگها هم درج شده است. در این جاهای شاهنامه نیز به تناسب بردن زنان به حرمسرا یا دیگر مسائل آندرونی شاهی، مراد از واژه «خادم» همین نوع از غلامان بوده است.

۳۱. این نام را، هم «شنگل» خوانده‌اند و هم «شنگل». بگر: خمسه آفرینان شاهنامه، مضطفی جیحونی، ج: ۱، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۲۵۱.

۳۲. این نام را، هم «سپینود» خوانده‌اند و هم «سپینود». بگر: خمسه آفرینان شاهنامه، ص ۲۱۲.

۳۳. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ۲ / ۱۴۰۴.

۳۴. این نام را، برخی (نمونه را، بگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «برزین»؛ و شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش.، ۴ / ۲۱۲۱)، «برزین» (به زهر خرف آغازین)، و برخی (نمونه را، بگر: فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جایها، حسین شهیدی مازندرانی - بیژن، ج: ۱، تهران: نشر بلخ - وابسته به: بنیاد نیشابور، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۱۲۸؛ و فرهنگ نامهای شاهنامه، دکتر منصور رستگار فسائی، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ ه.ش.، ۱ / ۱۶۸؛ و خمسه آفرینان شاهنامه، مضطفی جیحونی، ج: ۱، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۵۷؛ و شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج: ۳، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی - مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ۶ / ۴۷۶ - ۴۸۳)، «برزین» (به پیش خرف آغازین) خوانده‌اند.

۳۵. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ۲ / ۱۳۳۹.

۳۶. این، اختصاصی هم به شاهنامه ندارد.

از تاریخ بیتهقی بخوانید:

«... و نماز خفتن امیر از شادیاخ برنشت با بسیار مردم از حاشیت و غلامی سیصد خاصه همه سوار و غلامی سیصد پیاده در پیش و پنج حاجب سرایی، و بدین کوشک حسنی آمد و فرود سرای خرم رفت با خادمی ده از خواص که زوا بودی که خرم را دیدندی...» (تاریخ بیتهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیتهقی دبیر، توضیح: دکتر علی اکبر قیاض، به اهتمام: دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۳۷۶).

این «خادمان» کیانند که زوا بودی که خرم را دیدندی؟

بدین گواه از تاریخنامه طبری، معروف به تاریخ بلعمی، درنگرید:

«... و عجم را رسم چنان بود که هر سال خادمان به روم و ترکستان فرستادی تا به سوی ایشان کنیزکان آوردندی؛ و نسیختی بودی که کنیزک چنین و چنین باید...»

(تاریخنامه طبری - گرداننده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیته: محمد روشن، ج: ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ه.ش.، ۲ / ۱۰۱۷). آیا اتفاقی است که «خادمان» را برای آوردن «کنیزکان» روانه می‌کرده‌اند؟ ... خواهید دید که: نه!

۳۷. نمونه را، سنج: مقدمه الأدب، ج: ۱، جارالله العلامة ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری، ط: ۱، لپزیگ، ۱۸۴۳.. ص ۳۹ و ۱۱۷. که در آن، توضیح لغوی، گمانی بر جای نمی‌گذارد که واژه «خادم» را، در آن روزگار، مترادف و معنای واژه «خصی» تلقی می‌کرده‌اند.

إِطْلَاقِ «خَادِمِ» بَرِّعْلَامِ حَخْصِي وَهَمْجُنِينَ مُطَلَقِ حَخْصِي وَآخْتِهِ، دَرِ آن روزگاران چُنَان شَبِوعِي دَاشْتَه است که دَرِ آن آدوار حَتَّى نَفْسِ «إِخْصَاءِ» وَ «جِبَابِ» وَ «آخْتِه كَرْدَن» رَا هَم «خَادِم كَرْدَن» مِي كُفْتِه اَنَد.

خواجه نظام الملک (حسن بن علی طوسی) که هم همشهری فردوسی بود و هم بيش وكم همروزگار او^{۳۸}، دَر كِتَابِ سَيَرِ الْمُلُوكِ، هَمِين تَعْبِيرِ «خَادِم كَرْدَن» رَا بَه هَمِين مَعْنَايِ مُورِدِ اِشَارَتِ بَه كَار بُرْدِه اَسْت^{۳۹}.

هویدا است که فردوسی دَر شاهنامه دَر به کارگیری واژه «خادِم»، یک مُصْطَلَحِ بسیار واضحِ الدَّلالَةُ عَصْرِ خود^{۴۰} را به کار گرفته است و غَرْضِي چون «تَفَنُّنُ دَر تَعْبِيرِ» دَر مِیَان نَبُودِه اَسْت.

۳۸. چراکه وفات حکیم طوس، فردوسی بزرگ، به قولی، در سال ۴۱۱ هـ.ق.، و به قولی، در سال ۴۱۶ هـ.ق. رخ داده است؛ خواجه نظام الملک هم در شیخوخت، به سال ۴۸۵ هـ.ق.، به تیغ خوئریز اسماعیلیان - البته آنگونه که گویند، از یاد آمده است.

۳۹. نگ: سیرالملوک (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی، مقدمه [و تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ هـ.ش.، ص ۸۷؛ و: سیاست نامه (سیرالملوک) - براساس نسخه هیوبرت دارک، به اهتمام و تعلیق: دکتر هادی آکبرزاده، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۹۷ هـ.ش.، ص ۱۲۰.

۴۰. عبد الکريم سَمْعَانِي (ف ۵۶۲ هـ.ق.) دَر الْأَسْبَابِ نَوَشْتِه اَسْت:

«الْخَادِم: يَفْتَحُ الْبُخَاءَ الْمُعْجَمَةَ وَ كَسَرَ الدَّالَ الْمُهْمَلَةَ بَعْدَ الْأَلْفِ وَفِي آخِرِهَا الْمِيمَ، هَذِهِ اللَّفْظَةُ اشْتَهَرَ بِهَا الْخَضِيانُ الَّذِينَ يَكُونُونَ فِي دَوْرِ الْمُلُوكِ وَ عَلَى أَسْمَائِهِمْ وَ يَخْتَصِمُونَ بِخِدْمَةِ الدَّارِ، فَيُقَالُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ: الْخَادِمُ. وَ فِيهِمْ يَقُولُ صَاحِبُنَا وَ صَدِيقُنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَبِيِّ فِيمَا أَتَشَدَّنِي لِنَفْسِي:

أَفَى الْحَقِّ أَنْ سَادَ السَّوْزَى سَوْدُ حَخْصِيَّةِ
يَسْرُونَ الْمَعَالِي لِبَسِّ كُلِّ جَدِيدِ
خَنَافِسِ فِي وَشِي الْعِرَاقِ كَأَتْهِمْ
قُرُودٌ يَزِيدُ فَيُ بُرُودٌ تَزِيدُ»

(الْأَسْبَابِ، أَبُو سَعْدِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنصُورِ التَّمِيمِيِّ السَّمْعَانِي، تَعْدِيمِ وَ تَعْلِيْقِ: عَبْدِ اللَّهِ عَمَرُ الْبَارُودِي، ط: ۱، بَيْرُوت: دَارُ الْجِنَانِ، ۱۴۰۸ هـ.ق. / ۲۰ / ۳۰۳.

«تَرِيد» نَامِ شَهْرِي اَسْت دَرِ يَمَنِ كِه بُرْدِه اَيِ بَافْتِه اَنجَا آوازِه اَيِ بُلُنْد دَاشْتِه اَسْت. نَگَر: هَمَان، هَمَان ط. ۱ / ۴۶۴).

مِي نَوِيشَم:

اِحْتِمَالًا از طریقی دَر بارهای فرمانروایان ترک تبار همین اعصار نیز بوده که این واژه «خادِم» پسان تر به آسیای صغیر نیز راه جسته و به حکومت عثمانی به میراث رسیده است.

دَر حُكُومَتِ عُثْمَانِي مُرْدَانِ اَخْتِه اَيِ رَا كِه دَر قَصْرِ خَلِيفَةُ عُثْمَانِي يَا دَر كَاخِه اَيِ وَزِيرَانِ وَ دِیْگَرِ بُلُنْد پايگانِ دَوْلَتِ بَه كَار گِرْفَنِه مِي شُدَنَد، «خَادِم» مِي نَامِ بِنْدَنَد كِه دَر خَوَانِشِ وَبِزِه ايشان «hadim» كُفْتِه مِي شُد.

نَگَر: الْمُعْجَمُ الْمَوْسُوعِي لِلْمُصْطَلَحَاتِ الْعُثْمَانِيَّةِ التَّارِيخِيَّةِ، اِغْدَاد: د. شَهِيلِ صَابَانِ، مُرَاجَعَة: د. عَبْدِ الرَّزَّاقِ مُحَمَّدِ حَسَنِ بَرَكَاتِ، ط: ۱، الزبائض: مَكْتَبَةُ الْمَلِكِ فَهْدِ الْوَطَنِيَّةِ، ۱۴۲۱ هـ.ق.، ص ۹۴.

خَوَانِشِ تَارِيخِ سِيَاسِي وَ اِجْتِمَاعِي يِلَادِ اِسْلَامِي دَر قُرُونِ وُسْطِي، بَدُونِ تَقْطُنِ بَه مَعْنَايِ اِصْطِلَاحِي وَ اِزْه «خَادِم» وَ جَايْگَاوِ اِجْتِمَاعِي وَ سِيَاسِي «خَادِمَان»، نَاتَمَامِ خَوَاهَد بُوَد. خَاصَه اِزْ اَن رَوِي كِه بَسِيَارِي اِزْ اَيْن «خَادِمَان»، رَاسْت چُونان شُمَارِي اِز «خَوَانِش» دَر بَارِي، مَرْدَمَانِي دَوْلَتِيَار بُوَنَدَنَد كِه حَتَّى دَر زُمَرُهُ دَوْلَتْمُرْدَانِ دَر مِي اَمَدَنَد وَ كُنِش وَ حُضُور ايشان بَر زَنَدگانِي عَامَةً مَرْدَمَانِ تَأَثِيرِي نَمَايَان دَاشْت.

هَمْشِينِي «زَن» وَ «خَادِم» دَر شِعْر خَاقَانِي شُرَوَانِي دُرُوسْت اِز هَمِين رَاه اَسْت؛ وَ سُخُورِ چِيرِه زَبَانِ شُرَوَانِ، اِز اَن رَوِگَارِ پَرِيشَانِ اِز زَمَانْدَارِي وَ چِيرِگِي زَبَانِ دَر بَارِ وَ خَوَاجگانِ وَ خَوَاجِه سَرَايَانِ بَر اَمُورِ دَوْلَتِي وَ اَركانِ سِيَاسَتِ كُنَانَسْت، اَنجَا كِه نَمُونِه رَا مِي كُويَد:

دَوْلَتِ امْرُوزِ زَن وَ خَادِمِ رَاسْت

كَايِنِ اَمِيرِي وَ اَن شَاوُ قَمِ اَسْت

(دِيوانِ خَاقَانِي شُرَوَانِي، بَه كُوشِشِ: دَكْتَرِ سَيِّدِ ضِيَاءِ الدِّينِ سَجَادِي، ج: ۱۱، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ رُؤَا، ۱۳۹۳ هـ.ش.، ص ۷۵۰).

وَ نَبِز:

خَادِمَانَسْت وَ زَنَانِ دَوْلَتِيَار
دَوْلَتِ اِز خَادِمِ وَ زَنِ چُونِ طَلَبِمُ؟
چُونِ مَرَا ن تَشُد اَسَانِ چِه كُنَمُ؟
كَايْمَلِمُ، مِثْلِ بَه نَقْصَانِ چِه كُنَمُ؟

(هَمَان، ص ۲۵۳).

مِي اَفْزَايِم:

كُذْشْتِگَانِ دَر يَاد كَرْدِ اِز اَيْن «خَادِمَان»، گَاه وَضَفِ «حَخْصِي» رَا نَبِز اَفْرُودِه - وَ گُويَا اِز تَرَايِ مَرِيدِ تَبْيِينِ مُرَاد - «خَادِمِ حَخْصِي» كُفْتِه اَنَد.

خُورِدِ عَبْدِ الْكَرِيمِ سَمْعَانِي كِه دَر الْأَسْبَابِ بَصْرَاخْتِ اِز اِطْلَاقِ لَفْظِ «خَادِم» بَر «حَخْصِيَان» سُخْنِ كُفْتِه اَسْت، دَر جَايِ دِیْگَرِ هَمَانِ كِتَابِ الْأَسْبَابِ، تَعْدِيمِ وَ تَعْلِيْقِ: عَبْدِ اللَّهِ عَمَرُ الْبَارُودِي، ط: ۱، بَيْرُوت: دَارُ الْجِنَانِ، ۱۴۰۸ هـ.ق. / ۲۰ / ۳۷۶)، تَعْبِيرِ «الْخَادِمُ الْخَضِيَان» رَا هَمِ بَه

در داستان بَهرام گور، روزبه، درباره بَهرام می‌گوید:

نیا بُد همی سیری از خُفت و خیز	شَب تیره زو جُفت گیرد گریز
شَیستان مَراو را فزون از صدست	شَهَنشاه زین سان که باشد بدست
کُنون نُهَصَد و سی زَن از مَهَتَران	همه بَرَسران افسراز گوهران
آبا یاره و تاج و با تَخَتِ زَر	دَرُفشان ز دیبای رومی گُهر
شمرده ست خادم به مُشکوی شاه	کزیشان یکی نیست بی دَشَتگاه ^{۴۱}

پیدا است که «خادم»، در اینجا، همان خواجه سراسر است که آمار زنان شاه کامجوی کامگار (اَعنَبی: بَهرام) را دارد.

بدین ترتیب آنجا هم که در داستان هفت خوان اسفندیار می‌خوانیم:

شَیستان او را به خادم سپرد از آن جایگه رشته تایی نبرد^{۴۲}،

تردید نمی‌کنیم که که «خادم» در اینجا نیز همان خواجه سراسر است.

باری، علی‌رغم این کاربردهای مکرر در شاهنامه، در چند فرهنگ از فرهنگهای تخصصی که از برای شاهنامه نوشته شده است و من‌بند عجلاله بدانها فرونگریسته‌ام، یا از بن واژه «خادم» را نیآورده‌اند، یا این معنای «خادم» را لحاظ نکرده‌اند.^{۴۳}

در لغت‌نامه دهخدا، با آنکه توجه کرده‌اند که یک معنای «خادم» همانا خواجه و خواجه سراسر است و این معنی در بعضی بیتهای شاهنامه نیز هست، برخی بیتهای دیگر را ذیل همان معنای خدمتکار و نوکر و گماشته و ملازم و چاکرو و «پرستار» و «پرستنده» آورده‌اند که جای گفت و گو است.

یکی از آن بیتهای به ضبط مسطور در لغت‌نامه دهخدا این است:

بفرخنده فال و بروشن روان برفتند گرد اندرش خادمان

این بیت از پادشاهی کسری نوشین زوان است، و مقصود از «خادمان»، همان خواجه‌هایند، خاصه به

کار می‌برد.

در زبان پارسی نیز چنین بوده است؛ چنان که اَوخدی مراغی، در جام جم، صریحاً از «خادمان» به لفظ و وضعی که نقل آن در این مقام خلاف آداب است ولی صریح است در مقصود، یاد کرده است و همان معنای «خادم خاصی» را اراده نموده. نگر: کتیبات اَوخدی اصفهانی معروف به مراغی (دیوان - منطق العشاق - جام جم)، با تصحیح و مقابله و مقدمه: سعید نفیسی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰ ه.ش.، ص ۵۰۱، ب ۱۰۶۲۹.

۴۱. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۳۴۱.

۴۲. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۹۷۲.

۴۳. حتی در فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه که ویژه اینگونه واژگان سروده فردوسی است و علی‌الرغم اگر معنای خاص یا نکته ویژه‌ای هم در اینگونه لغات باشد یادآور می‌شود، ذیل «خادم» هیچ توضیح بخصوصی نیامده است.

نگر: فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه (بر اساس ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق)، تحقیق و تألیف: دکتر سجادی آیدللو، ج ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۴۴.

قرینه بیئت پیش از آن در متن شاهنامه:

فرستاد یکسر سوی طیسفون / شیسستان چینی به پیش اندرون
به فرخنده فال و به روز آسمان / برفتند گرد اندرش خادمان^{۴۴}

بیئی دیگر به صَبَطِ مَسْطُور در لُغَتِ نامه دِهْخُداین است:

پرستنده در پیش و خادم چهل / برو برگذشتند شادان بدل^{۴۵}

صَبَطِ اُسْتَوَارِ بیئت در ویراستهای امروزی شاهنامه البته چنین نیست و از این قرار است:

پرستنده پنجاه و خادم چهل / برو برگذشتند شادان به دل^{۴۶}

باری، این بیئت هم از پادشاهی کسری نوشین روان است و راجع به ماجرای روانه شدن دُخترِ خاقان چین به سوی پادشاه ایران؛ و «خادمان»ش، همان غلامانِ خَصِی و خواجگانند.

بی توخجی به معنای «خادم» در این بیئت، شاید از بیتهای پیشین زیان بارتر است؛ چراکه در آن «پرستنده» و «خادم» از یکدیگر جدا شده اند و از برای خواننده هوشیار این پرسش به میان می آید که اگر پرستنده همان خادم است چه معنی دارد که فردوسی از دو گروه جداگانه «پرستندگان» و «خادمان» بدین سان در کنار هم یاد کند؟^{۴۷}

۴۴. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۵۲۴؛ و شاهنامه فردوسی، ویراسته: مهدی قریب - و - مُحَمَّد عَلِي بَهْبُودِي، ج ۴، ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش. ص ۲۵۳، ب ۲۳۱۶ و ۲۳۱۷؛ و شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش. ۷ / ۲۷۹ و ۲۸۰، ب ۲۳۴۶ و ۲۳۴۷.

۴۵. در بعضی جایهای قدیم چنین است: «پرستنده در پیش خادم چهل / برو برگذشتند شادان بدل» (شاهنامه فردوسی - بر اساس چاپ انتشارات بروخیم، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، [سَلیمان حَییم]، مَحْتَبی مَبْتُوی، سعید نفیسی، بازنگری، مقدمه، افزوده ها، فهرست راهنما، کشف الایات به اهتمام: بهمن خلیفه بناروانی، واژه نامه: کوروش کرمی پور، ج ۲، تهران: انتشارات طایفه، ۱۳۹۳ ه.ش. ۳ / ۲۳۴۸).

۴۶. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۵۲۰؛ و شاهنامه فردوسی، ویراسته: مهدی قریب - و - مُحَمَّد عَلِي بَهْبُودِي، ج ۴، ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش. ص ۲۴۸، ب ۲۲۰۹ (با صَبَط ... براو برگذشتند ...)؛ و شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۷ / ۲۷۲، ب ۲۲۳۹ (با صَبَط ... برو برگذشتند ...).

۴۷. در دیگر متنها نیز عبارات دقیقی هست که بدون توخجی به معنای خاص واژه «خادم»، آندریافت مفاد آنها میسر نمی گردد.

نمونه را، در تاریخ گزیده می مشغوفی می خوانیم:

«أول کسی که خادمان داشت، در اسلام، یزید بود»

(تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر بن حمد بن نصر مشغوفی قزوینی، با مقابله چندین نسخه به صمیمه فهارس و خواشی به اهتمام: دکتر عبدالخستین نوائی، ج ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴ ه.ش. ص ۲۶۶).

مُراد از «خادمان» در اینجا، همان «خضبان» است؛ چه، بنیاد است که به کارگیری «خدمتگزاران» عادی، از صدر اسلام و پیش از یزید - لَعْنَةُ الله - امری مُتعارف و مُتداول بوده است و شواهد فراوان آن در نصوص تاریخی هست.

البته گویا در این گزارش سهوی تاریخی نیز رخ داده است؛ چه، در پاره ای از منابع دیگر که دیده و واریسیده ام، از جمله: الاستیعاب ابن عبدالبزّاندلسی (الاستیعاب فی معرفة الأَصحاب، أبوعمَر یوسف بن عبد الله بن مُحَمَّد بن عبدالبزّ، تحقیق: علی مُحَمَّد البجاوی، ط: ۱، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ه.ق. ۳ / ۱۴۲۰)، در وصف معاویه آمده است: «أول من اتخذ الخضبان فی الإسلام».

باری، بحث ما لغوی است، نه تاریخی صرف.

از قضا، در وصف همین «خضبان» معاویه نیز، در بعضی منابع قدیم، همان لَفِظِ «خادم» را به کار برده اند.

در کتاب نهائة الأرب نویری (۶۷۷ - ۷۳۳ ه.ق.) می خوانیم:

بعض شاهنامه پژوهان در تفاوت «پرستنده» و «خادم» در این بیت باریک نشده‌اند.

نمونه را، زنده یاد استاد دکتر سید محمد دبیرسیاقی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ -، در حواشی ایضاحی و لغوی که بر شاهنامه نوشته‌اند، «خادم» را در این بیت - که البته در شاهنامه چاپ کرده ایشان چنین ضبط شده است: «پرستنده در پیش خادم چهل / برو برگزشتند شاد ابدل» - «خدمتگزار» معنی کرده و گذشته‌اند.^{۴۸}

برخی، بدان تفاوت توجهی کرده‌اند، لیک گریهی نگشوده‌اند.

نمونه را، استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی - حَفِظَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَرَعَاهُ - در گزارش بیت مورد گفت و گوی ما نوشته‌اند:

«در میانه پرستنده و پرستار، جدایی نهاده شده است؛ گویا از «پرستار» فرمانبر و خدمتگزار در نظر است و از «پرستنده» پرستاران ویژه و همنشینان و ندیمگان».^{۴۹}

در بیت فردوسی، حتی در ویراست خود استاد دکتر کزازی^{۵۰}، از بن، نشانی از لفظ «پرستار» نیست و واژه «خادم» آمده است. پنداری استاد کزازی، ناخواسته نخست «خادم» را در ذهن خود به «پرستار» برگردانیده و آنگاه درباره تفاوت «پرستنده» با «پرستار» به گمانه زنی دست یافته‌اند!

باری، در شاهنامه، باز هم از دو گروه «پرستندگان» و «خادمان» در کنار هم یاد شده است. در پادشاهی شیرویه، آنجا که شیرین با بندگان و پیرامونیان خویش سخن می‌راند و از ایشان درباره خود نظر و گویایی می‌جوید، می‌خوانیم:

همه خادمان و پرستندگان	جهانجوی و بیداردل بندگان
به آواز گفتند کنای سرفرازا!	ستوده به چین و به روم و طرازا!
که یازد سخن گفتن از توبه بد!	بدی کردن از روی تو کئی سزَد؟ ^{۵۱}

^{۴۸} «وكان أول من اتخذ الخدام الملازمة في الإسلام»

(نه‌ایه الأوب فی فنون الأدب، شهاب‌الدین أحمد بن عبدالوهاب النُّویری، القاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر - نسخة مضمّنة عن طبعة دارالکتب مع استدرکات و فهرس جامعة، ۲۰ / ۳۷۱).

الغرض، اندریافت مرادات و مفاد عبارات، بدون توجه به معنای خاص واژه «خادم»، تقدّر می‌یابد.

در همان سیرالملوک نظام الملک، بعض طایعان، چون معنای ویژه تعبیر «خادم کردن» را نمی‌شناخته‌اند، در فهم مراد خواجه سخت به تکلف افتاده و حتی احتمال داده‌اند که این «خادم کردن»، «اشتیاه در کتابت باشد!»... نگر: سیرالملوک (سیاست نامه)، ابوعلی حسن بن علی طوسی نظام الملک، بازنشاسی، نقد و تحلیل، ویرایش متن، توضیحات و فهرستها از: دکتر محمد استعلامی، ج: ۱، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۱۱۴، هامش.

^{۴۹} نگر: شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۵۰۰ / ۲۳۷۲.

^{۵۰} نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۸، ص ۲ (با اصلاحات)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.

^{۵۱} نگر: همان، همان، ص ۱۳۲، ب ۲۹۶۷.

^{۵۱} شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۸۴۶.

اینجا هم می بینید که «خادمان» در میان اهل حرم اند.

*

تا اینجا گمان می‌کنم معنای «خادم» در این کاربردهای فردوسی، لختی روشن شده باشد. پس بجاست چند کلمه‌ای در تسمیم روشناشت شواهدی که گذشت به شرف عرض برسانم:

در دو گوازه که از پادشاهی بهرام گور آوردیم، از «خادمان سپاه» سخن رفت.

یکی:

بفرمود تا خادمان سپاه برند آن بتان را به مشکوی شاه^{۵۲}

دیگری:

بفرمود تا خادمان سپاه پدر را گذازند نزدیک ماه^{۵۳}

این «خادمان سپاه»، صَبِطُ چاپِ مُسکَو^{۵۴} و بعضی چاپهای دیگر^{۵۵} است. تَصَوُّرُ مِنْ بِنْدَه آن است که در هر دو مورد «خادمان سپاه» صواب باشد؛ همان غلامان سیاه‌خسی که در جهان باستان فراوان بودند^{۵۶} و بخصوص در «حرمسرا»ها و «آندرونی»های دولت‌مندان به کار گماشته می‌شدند^{۵۷} و یاد ایشان، اینجا و آنجا، در نگارندهای گذشتگان به همین عنوان^{۵۸} و نیز به عنوان «الخضیان السود»^{۵۹} یا جزآن^{۶۰} مسطور است.

۵۲. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۳۳۱.

۵۳. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۴۰۴.

۵۴. نک: شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تصحیح متن به اهتمام: م. ن. عثمانوف، زیر نظر: ع. نوشین، ج ۷، مشکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتیوی ملی آسیا / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور)، ۱۹۶۸ م.، ص ۳۳۳، ب ۴۸۹؛ ص ۴۴۴، ب ۲۴۳۸.

۵۵. نمونه را، نک: شاهنامه فردوسی، ویراسته: مهدی قریب - و - محمدعلی پهبودی، ج ۴، ۱: تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۲۲، ب ۴۸۶؛ ص ۱۰۵، ب ۲۴۳۴.

۵۶. جاحظ بصری (۱۵۰ - ۲۵۵ ه.ق.) در کتاب الخیوان درباره آخته کردن جانوران و کسان، من جمله: سیاهان، شرحی نوشته است که از حیث وقوف بر بعض نکات تاریخی و اجتماعی و احوال مردمان درین روز نیز شایان ملاحظه است.

درباره مورد سیاهان نک:

کتاب الخیوان، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، بتحقیق و شرح: عبد السلام محمد هارون، ط: ۲، القاهرة: شركة مکتبته و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده ببصری، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ ه.ق.، ۱ / ۱۱۹ و ۱۲۰.

۵۷. خاقانی شروانی می‌نوشت:

«... یا می‌خواهی که در حرم پادشاه خادم سیاه باشی»

(مُشَسَّاتِ خاقانی، أفضل الذین بتدیل بن علی خاقانی، به تصحیح و تحشییه: محمد روشن، ج: ۲، تهران: کتاب فرزان، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۸۶).

۵۸. نمونه را، نک: تاریخ سیستان، به تصحیح: ملک الشعراء بهار، ج: ۱، طهران: مؤسسه خاور (مخمد زرضانی)، ۱۳۱۴ ه.ش.، ص ۳۴۶.

۵۹. نمونه را، در کتاب البدء والتاریخ می‌خوانیم:

«أما البربر فأنهم من العماليقة الذين كانوا يربوا بأرض الشام و فلسطين، فلما قاتلهم يوشع بن نون و قتل منهم من قتل أنحازت بمقتلهم إلى أعلى المغرب فهم اليوم نوبل بين قصرين بباين البرقة و قبرون في الزمال و الجبال و السواحل؛ أصحاب قناطر و أعمدة؛ و فيهم جفاء و جلادة؛ و يقال أن جالوت الذي قتله داود النبي - عم - كان منهم و فيهم شرك و إسلام؛ و النسب الذي يجلب منهم من دار شريكهم و في حافاتهم أصناف من السودان يقال زغل و زغاوة؛ و من ثم يحمل هؤلاء الخضيان السود».

(کتاب البدء والتاریخ - المنسوب إلى أبي زيد أحمد بن سهل البلخي، مظهر بن طاهر المقدسي، قد اعتنى بشره و ترجمته من العربية إلى الفرنسية: كلمان هوار / كلیمان هوارث / ۱۸۵۴ - ۱۹۲۷ م. [، ج ۴، مدينة بازي، ۱۹۰۷ م.، ص ۶۸ و ۶۹).

(نیز سنخ: آفرینش و تاریخ، مظهر بن طاهر مقدسی، مقدمه [و] ترجمه [و] تعلیقات از: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۲، ۶ مجلد، ج: ۱، تهران: آگه، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۵۹۹).

۶۰. نمونه را، در کتاب بسیار نفیسی حدود العالم من المشرق إلى المغرب که از قدیم‌ترین نگارندهای جغرافیایی زبان فارسی است، در

آقای دکتر جلال خالقی مطلق، در هر دو ویراست اول و دوم تصحیح خویش از شاهنامه، در بیت نخست، «خادمان سیاه» ضبط کرده‌اند^{۶۱} و در بیت دوم، «خادمان سیاه»^{۶۲}.

به شرحی که گفتیم، چنین می‌نماید که در هر دو بیت، «خادمان سیاه» ضبط می‌باید کرد. خوشبختانه، در هر دو موضع، دست‌نوشته‌های قدیم از شاهنامه بوده‌اند که ضبط «خادمان سیاه» را تأیید کنند^{۶۳} و لذا مصحح شاهنامه در تبدیل «خادمان سیاه» به «خادمان سیاه» ناگزیر از «اجتهاد در برابر نص» نخواهد بود.

گفتیم که این «خادمان»، خواجه‌سرایان شهبستان بودند. بگذارید تا از این شهبستانیان دور نیفتاده‌ایم سری نیز به شهبستان کیکاووس بزنیم و یکی از ساخت‌های دستوری گروگان «برسری خوانی» را در آنجا فریاد کنیم:

آنگاه که سودابه کیکاووس را برمی‌آغلاند تا سیاوش را به شهبستان و دیدار روی پوشیدگان حرم بفرستد، سیاوش، در برابر سخن شاه که او را می‌فرمود تا به شهبستان رود و با خواهرانش دیدار کند، درمی‌ماند و گمان می‌برد که ای بسا کیکاووس از برای آزمودن او چنین راهی پیش پایش می‌نهد؛ پس بجد می‌کوشد تا کیکاووس را از این خواسته منصرف سازد لیک در پایان می‌گوید:

گر ای بدون که فرمان شاه این بود ورا پیش من رفتن آیین بود^{۶۴}

«ورا پیش من رفتن آیین بود» یعنی چه؟ مقصود از «وی» در «ورا»^{۶۵} کیست؟

«سخن اندر ناحیه سواد و شهرهای وی» می‌خوانیم:
... و این = ناحیه سواد، آن ناحیه است کی «خادمان» بیشتر از اینجا افتند، ... و این مردمانی اند بددل و خریص اندر کارها ... و بازگانان فرزندان ایشان را بدزدند و بیازند، و آنجا خصی کنند به مصر آزند و بفروشند. ...
(حدود العالم من المشرق الی المغرب، به‌کوشش: دکتر منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۱۹۸ و ۱۹۹).
۶۱. نگز: شاهنامه، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۶۰ / ۴۵۵، ب: ۴۹۵؛ شاهنامه، پیرایش: جلال خالقی مطلق [ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق]، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش. ۲۰ / ۵۰۲، ب: ۴۹۶.
۶۲. نگز: شاهنامه، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۶۰ / ۶۰۲، ب: ۲۴۳۸؛ شاهنامه، پیرایش: جلال خالقی مطلق [ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق]، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش. ۲۰ / ۵۷۹، ب: ۲۴۳۴.
۶۳. سنج: شاهنامه، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۶۰ / ۴۵۵، ح: ۲۱؛ و: ۶۰۲، ح: ۵.
۶۴. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هرس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / (۲۹۳) با ضبط «گرایدینک».
۶۵. آرا راه اشتیظاردی ناگزیر، به عرض می‌رسانم:
در لغت‌نامه دهخدا، حرف یکم «ورا»، به هرسه حرکت (زبر، پیش، ضبط شده است.
پس در نگاه نخست، اختیار هریک از این خوانش‌های سه‌گانه در مشکوول‌گردانی و خوانش شاهنامه‌ی فردوسی روا می‌نماید.
لیک این چیزی است در حد و اندازه همان «نگاه نخست».

آقای دکتر جلال خالقی مطلق که در زمینه خوانش شاهنامه و مشکوول‌سازی آن، در کنار باره‌ای دست‌آورد‌های نیکو، مجموعه‌ای از مفروضات مناقشت‌خواه خورند گفت‌وگودانند (از برای وقوف بر رویکرد کلی نامبرده، نگز: شاهنامه، پیرایش: جلال خالقی مطلق [ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق]، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش. ۱۰ / نود و هشتم - یک‌صد و سیزده)، در شاهنامه‌ی ویراسته خویش، پایتشارانه ریخت‌خوانشی نویسی «ورا» را پیش روی خواننده می‌نهد؛ آقای مهندس مضافی جیحونی هم در شاهنامه‌ی ویراسته خویش همین ریخت‌خوانشی نویسی «ورا» را پس گرفته و بصراحت نیز نوشته‌اند: «ورا» (vora) مخفف «ورا» می‌باشد و به

نخست بایدم گفت: ضبط بیشترین دستنوشتهای معتبر شاهنامه، همین است که محل بحث ماست؛ یعنی: «ورا پیش من رفتن آیین بود». در هر دو ویراست تصحیح آقای دکتر خالقی مطلق، تنها به پیروی از دستنوشته کتابخانه ملی فلورانس، ضبط کرده‌اند: «بر آیین اورفتن آیین بود»؛ که پیداست ضبط ساده‌شده‌ای است. البته در تصحیح آقای دکتر خالقی مطلق چنین ضبطها نادر نیست و یکی از غرائب پژوهش ایشان اینست که علی‌رغم تأکید نظری بلغشان بر اهمیت ضبطهای دشوارتر، گاه در حفظ ضبطهای ساده‌شده دستنوشته کتابخانه ملی فلورانس اصرار عجیبی دارند و گاه در عدول از ضبطهای دشوار آن... این سخن را - به قول مولوی: - «ترجمه‌ی پهنآوری» است لیک جای آن، اینجا نیست... من بنده نیز بتقدیر جیح می‌دهم - چه اینجا و چه جز اینجا - حتی به استطراد وارد بحث از مواضع مناقشه‌پذیر ویراست جناب ایشان نشوم و «سری را که درد نمی‌کند دستمال نندم»؛ چه دیده‌ام و دیده‌اید^{۶۶} که این مرد کوشا - که صد البته حسنات و خدماتش به دوستان شاهنامه به هیچ روی جای انکار نیست - در داوری در باب منتقدان خویش، گاه از چگونگی ألفاظ و تعبیر و مفاهیمی یاری می‌جوید و چه پندارها می‌پرورد!!!... پس عجاله سرخویش می‌گیرم و به همین اشارت بسنده می‌کنم؛ تا صرفاً معلوم داشته باشم که ضبط ساده‌ی مختار آقای دکتر خالقی مطلق، از محل بحث ما بیرون است؛ کما این که در بعضی نسخ متأخر شاهنامه و به تبع آنها در بعضی چاپهای شاهنامه، ضبطهای ساده‌شده دیگری آمده است که آنها هم مورد گفت‌وگویمان نخواهد بود؛ به جای «ورا پیش من رفتن آیین بود» که پرسش انگیز و ناروشن بوده است، آورده‌اند: «از آن پس مرا رفتن آیین بود»^{۶۷}؛ یا: «مرا پیش او رفتن آیین بود»^{۶۸}؛ که پیداست دستکاری‌های چاره‌گرانه رونویسگران است.

صورت‌های «ورا» و «ورا» نیز آمده است (شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی، نکته‌های نویافته از: مصطفی جیحونی، ج: ۳، ایضاً: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، کتاب صغر، ص: ۱۴۷).
از دیگرگسوی، از چشم انداز تحقیقات زبان‌شناختی، پانفشاری بر خوانش «ورا» مؤخره نمی‌نماید، و هم قیاس زبانی (به تفصیل مذکور در: مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه - ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ه.ش. ا.، به کوشش: محمدجعفر باحقی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص: ۳۷۳ - از گفتار: «درباره تلفظ بعضی کلمات شاهنامه»، به قلم دکتر علی‌اشرف صادقی، و هم شواهدی نسبت به پخش‌سازی از ضبطهای مشکول در نسخه‌های خطی قدیم فارسی، وجود و شیوع خوانش / نویسی «ورا» را در آن روزگاران زبان فارسی تأیید می‌کند (نگر: همان، ص: ۳۷۳ - ۳۷۴ - از همان گفتار). البته خوانش / نویسی «ورا» نیز در شماری از مثنوی کهن دیده می‌شود (نگر: همان، ص: ۳۷۴ - از همان گفتار).

جالب توجه است که:

استاد آونوشه‌یاد ملک الشعراء محمدتقی بهار - تعمداً الله بفرانه، سالها پیش از این، و بی‌دسترس به تحقیقات زبان‌شناختی جدید و منابع حاکی از نویسی‌های مسطور در مخطوطات عتیق پارسی، نوشته بود:

«کلمه «ورا» که به جای «وی را» و «ورا» بتخفیف استعمال شود، ترکیبی است از «وی» و «را» و به همین سبب استادان ما در خراسان آن را به فتح اول خوانده‌اند؛ و اگر کسی گمان کند که مخفف «ورا» است و به صم اول بخوانند، در اشتباه است؛ چه در این صورت بایستی «را» باشند، نه «ورا»، و «وی» به فتح اول است و هرگاه یا و او حذف شود و او مفتوح باقی می‌ماند.»

(سبک‌شناسی - تاریخ نظور نثر فارسی، محمدتقی بهار - ملک الشعراء، ج: ۴، تهران: کتابهای پرستو - با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ ه.ش. ۱۰ / ۳۷۹ - هامش).

۶۶. نمونه را، نگر: آرج خود (جشن نامه استاد جلال خالقی مطلق)، به اهتمام: فرهاد اصلانی - و - معصومه پورتنقی، ج: ۱، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۶ ه.ش. ص: ۴۳ و ۴۴.

۶۷. شاهنامه فردوسی (بر اساس چاپ انتشارات بروخیم) به اهتمام: بهمن خلیفه بناروانی، ج: ۲، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ۱ / ۵۲۲؛ و: شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد ذبیرسیاکی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش. ۲۰ / ۵۵۵ /

۶۸. شاهنامه فردوسی، تصحیح: ذول مول [/ مل]، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (با همکاری: مؤسسه انتشارات فرانکلین).

بازمی‌گردیم به صَبَطِ بیشترینه دَسَنوشتهای مُعْتَبَرِ شاهنامه: «ورا پیشِ مَن رَفْتَنِ آیینِ بُود». پُریش این بود که: «ورا پیشِ مَن رَفْتَنِ آیینِ بُود» یعنی چه؟ مَقْصود از «وی» دَر «ورا» کیست؟

دَر رویارویی با این بیْتِ شاهنامه، نَحْستینِ اِحْتِمالی که دَر نَحْستینِ تَأَمُّلِ به ذِهنِ خودِ مَن خُطورِ کرد آن بود که سُخَنُ راجع به خودِ «شاه» - یعنی: کَینکاووس - باشد. بَرینِ بُنیاد، سیاووش می‌گوید: اگر فَرمانِ شاه ایست که مَن باید به شَیستانِ بروم، شایسته و رَسَم و راه این است که کَینکاووس خود پیشاپیشِ مَن به شَیستانِ بَرُود و مَرا تَنها به حَرمِ زوانه نَکُند! به عِبارتی: حَضَرَتشان جلو بیفتند و پیشاپیشِ تَشْرِیفِ بَبرند، تا مَن سیاووش هَم مَلازِمِ رِکابِ هُمایونی باشم!

مُهَمِّم‌ترینِ اِشکالِ این برداشت، آن است که کَینکاووس، دَر اِدامه، سُخَنِ سیاووش را بگرمی تَأیید می‌کند و لَی عَمَلًا قَدَمی دَر این راه که خود پیش بیفتد و به شَیستانِ بَرُود، بَرَنمی دَازد. پَس هویدا می‌شود که چُنین سُخَنی دَر میانِ نبوده است و آنچه کَینکاووس با تَحْسین و تَمْجید تَأیید کرده است، این مقوله نیست که به خَاطِرِ ما رَسیده.

دَر یکی از چاپهایِ مُحَسَّسایِ شاهنامه، نویسنده توضیحات، دَر مقامِ اِیضاح «ورا پیشِ مَن رَفْتَنِ آیینِ بُود» نوشته‌اند: «یعنی لازم است که من پیش او بروم»^{۶۹}. اَمَّا نَه گفته‌اند که پیش که باید رفت و نَه گفته‌اند که این مَعنی را چگونگی از این عِبارتِ بَدَر می‌توان کَشید.

یکی از شاهنامه‌پژوهانِ مِفْضالِ شَهْرِ خودِ ما - اَطالَ اللهُ بَقاه -، آنگونه که از تَقْرِیراتِ مَجْلِسِ شاهنامه‌خوانی‌شان مَثْقول است، «ورا» ی «ورا پیشِ مَن رَفْتَنِ آیینِ بُود» را به سودابه راجع انگاشته‌اند و گفته‌اند که: سودابه را پیشِ مَن رَفْتَنِ آیین است و «رَفْتَن» هَم به مَعنایِ «اَمَدَن» به کار رَفْتَه است؛ پس یعنی: این سودابه است که باید نَزِد مَن (سیاووش) بیاید.

اُستادِ دکتر میرجلال‌الدینِ کَزازی، دَر گِزارشِ بیْتِ مَورِدِ بَحْثِ ما نوشته‌اند: «رَفْتَن»، دَر کاربُردی شگفت، به جایِ «اَمَدَن» به کار رَفْتَه است و این کاربُردِ شگفت سَبَبِ شده است که دَر ف [= دَسَنوشْتِ شاهنامه فلورانس] به جایِ «ورا پیشِ مَن»، «مَرا پیشِ او» آورده شود که بی‌گمان نادرست است: سیاووش، خشمگین و آزرده، کاوس را می‌گوید که می‌باید او را با موبدان و دانایان همنشین و هم‌سخن بگرداند و آیینِ رَزَم و بَرَم را به او بیاموزد، نَه آن که او را به مشکوی و نَزِدِ رَنان بفرستد؛ اَمَّا دَر فَرجام می‌افزاید که: اگر به هر رَویِ فرمانِ شاه این است که سودابه و او یکدیگر را ببینند، آنکه می‌باید به نَزِدِ سیاوش بیاید و او را ببیند، سودابه است و روا نیست که سیاوش به مشکوی و به دیدارِ سودابه بَرُود»^{۷۰}.

۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ه.ش. ۲ / ۱۰۶.

۶۹. شاهنامه، [بر پایه چاپ مُسکو، با کَشْفِ اَلْبیات] به اهِتِمام: دکتر توفیق ه. سُبْحانی، ج ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش. ۱۰ / ۳۹۰، هَمیش.

۷۰. نامه باستان (ویرایش و گِزارشِ شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدینِ کَزازی، ج ۳، ۶ (با اِصلاحات)، تَهْران: سازمانِ مَطالعه و

این برداشتها نیز از بیئت یاد شده دُرست نیست.

حَتّٰی اَکْرِیْبِذِرِیْمِ که «رَفْتَن» در اینجا به معنای «آمَدَن» است^{۷۱}، می بینیم که در داستان شاهنامه، کیکاووس، ضَمْنِ تَأْیِیدِ گِرم و پُرشورِ سَخِنِ سیاووش، او را به نَزْدِ سودابه می فرستد. این چگونه تأییدی بر لزوم آمَدَنِ سودابه نَزْدِ سیاووش تَوَاند بود؟!

یکی از شاهنامه پژوهان جوان پیشنهاد می کرد «ورا» را در اینجا به معنای به خاطر وی و از برای وی^{۷۲} بگیریم و مصراع «ورا پیش من رفتن آیین بود» را چنین معنی کنیم: به خاطر شاه و برای جَلْبِ رِضائیتِ اَعْلٰی حَضْرَتِ هَمایونی!، پیش من / نَزْدِ من / به عقیده من که سیاووشم، رفتن صحیح است (و دیگر باید بَرَم!).

گویا این برداشت نیز با زبان شاهنامه چندان سازگار نمی نماید.

گرهناکی بیئت، حَتّٰی یکی از دوستانِ اَدیب و فاضل و شاهنامه شناسِ مرا برین داشته بود که در مقام رانژنی پیشنهاد کند - و بر این پیشنهاد نیز پای بیفشارد - که خوانش ناگزیر و دُرستِ لَت این است: «ورا پیش، من رفتن آیین بود»! و آنگاه «ورا پیش» یعنی: پیشِ وی، نَزْدِ سودابه، و «من رفتن» از باب قَلْبِ اِضافه!!! یعنی: رفتنِ من!، و - با این تکلّفِ غریب - معنای بیئت این است که: اگر فرمان شاه این است، رفتن من پیش سودابه دُرست و عین صواب است!

اقوال دیگران را تا آنجا که دیده و شنیده بودم، بازگفتم. اینک رَواست «راه حلّ» پیشنهادی خود را نیز به عرض برسانم و بر محک صیرفیان سُخَنِ عرضه کنم:

«ورا پیش من رفتن آیین بود» یعنی: نَزْدِ من و به باوَر من که سیاووشم، روان شُدَنِ فرمان شاه، آیین و عینِ صواب است. / صواب آن است که حُکْمِ شاه نَفَاز یابد، و من سیاووش، فرمان شاه را اِمْتِثال کنم.

گویا خوانش و اَندَرِیافتِ دُرستِ «ورا پیش من رفتن آیین بود»، در گرو «ارجاع ضمیر» است.

«وی» در «ورا»، نه به کیکاووس برمی گردد، نه به سودابه، بلکه به «فرمان شاه» بازمی گردد که در لَتِ نَخُستِ بیئت منصوص است.

نُکته دَستوری بیئت، جَوازِ اِرجاعِ ضمیرِ «وی» (در «ورا») است به غیرِ ذَوٰی العُقُولِ حَتّٰی از جمادات و مفاهیم.^{۷۳}

تدوین کُتُبِ عُلومِ اِنسانی دانشگاهها (سَمْت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم اِنسانی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۲۰۹.

۷۱. از این که «رفتن» در جایی به معنای «آمدن» به کار رُود، استغراب نفرماید.

بنفد نگر:

شاهنامه و دستور زبان فارسی بر پایه شاهنامه فردوسی و سنجش با سخن گویندگان و نویسندگان پیشین، دکتر محمود شفیع، ج: ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۲۸۱.

نیز نگر:

لُفْتِ نامۀ دَهخدا، ذیل «رفتن» (با دو گواه که یکی از شاهنامه است و معنای مذکور هم از یادداشت‌های خود علامه علی اکبر دهخدا - رجمۀ الله تعالی - ست).

۷۲. یعنی چیزی از مقوله «خدا را» در: «دل می رُود ز دَستَم؛ صاحب‌دلان خدا را!».

۷۳. از برای پیشینه و جَوازِ چنین اِرجاعِ ضمیری در شاهنامه و جَزان نگر:

این نُکته راجع به دستور تاریخی را همه ما می دانیم و در متون کهن دیده ایم که گذشتگان گاه صُمایری را که در زبان فارسی امروز به ذوی العُقول اختصاص یافته است از برای غیر ذوی العُقول به کار می برده اند.

همین نُکته دستوری پیش پافتاده، تنها در برسری خوانی است که گام پیش می نهد و چاره گری می کند؛ ورنه، در سرسری خوانی، بی اختیار عادات ذهنی و زبانی ما از برای صُمیر «وی» (در «ورا») به دنبال مرجعی انسانی می گردد، و لذا مردد می ماند که مرجع صُمیر، کیکاووس است یا سودابه. هریک از این دورا با خوانشهای مختلف می آزماید و راهی به سرمنزل گشایش گیره معنائی نمی برد. بازگشت «وی» (در «ورا») به «فرمان شاه»، گیره را می گشاید.

«رفتین فرمان» نیز به معنای نفاذ حکم، معروف حضور عموم اهل آدب است.

از بُن، برخی از لغویان قدیم وقتی که خواسته اند واژه تازی «نفاذ» را از برای پارسی زبانان ایضاح کنند، از تعبیری چون «زوان شُدن فرمان»، «زوان شُدن حکم»، «زوان شُدن قضا و فرمان و آنچه بدان ماند» یاری جُسته اند.^{۷۴}

لغاتی چون «فرمانروا» و «فرمانروایی» نیز همه روزه در زبان فارسی روان است و در ملفوظات و مکتوبات اهل زبان به کار می رود.

سُخن دراز شد. پس دستوری می خواهم تا به مَصْدوقَه «تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ»^{۷۵}، واپسین نمونه را، دُعای نیک و ظَلَبِ خَیْرِ حَکِیم طوس قرار دهم.

فردوسی که گاه بحق از درازدامانی بخشهایی از شاهنامه که بایست با امانت و برحسب منبَع به نَظْم درمی آورده است ملول می گشته و این ملالت خود را دست کم یکی دو بار در تضاعیف آبیات شاهنامه اظهار هم فرموده است^{۷۶}، در پایان سرایش بخش درازدامان پادشاهی اسکندر، این «عَقَبَهُ

سبک شناسی (تاریخ نظائر نثر فارسی)، مُحَمَّدتقی بهار (ملک الشعراء)، ج: ۴، تهران: کتابهای پرستو، ۱۳۵۵ هـ.ش. / ۱۰ - ۳۷۷ - ۳۸۰؛ و: شاهنامه و دستور، دکتر محمود شفیع، ج: ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۷۴. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «نفاذ»، در گفتاورد از المصاDIR روزنی و تاج المصاDIR بیتهقی و ترجمان القرآن منسوب به شریف جرجانی و بهار عجم و آندراج.

۷۵. یعنی: فال نیک زبید تا [نیکی فراز آید تا] در یابیدش.

«تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» یا «تَفَاءَلُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» را، بعضی اهل علم، «حدیث نبوی» تلقی فرموده اند (نمونه را، نگر: المیزان فی تفسیر القرآن، العلامة السید مُحَمَّد حَسین الظَّباطبائی، فَمُ الْمُقَدَّسَة: مَنشورات جماعة المَدْرَسین فی الخَوْزَة الْعِلْمِیَّة، ۱۹ / ۷۷؛ و: تفسیر نمونه، ج: ۱۸، ۶ / ۲۱۷). با فِخْصی اِجْمالی در مجامیع مُعْتَبَر حدیثی نشانی از آن نیافتیم؛ و العِلْم عِنْدَ اللَّهِ.

۷۶. یکی از این اظهار ملالت های فردوسی، در پایان برپیش و پاسخ های تفسیر حکمی و آندریز نوشتن زوان و بورزجوهر است؛ آنجا که می فرماید:

سپاس از خداوند خورشید و ماه
چو این کار دلگسرت آمد به بن،
که زشتم ز بورزجوهر و ز شاه!
ز شظرنج باید که رانی سُخن

(شاهنامه، تریایه چاپ مُسکو، هرمس، ۱۳۹۰ هـ.ش. / ۲۰ - ۱۵۳۵).

دُشوارِ کارِ سَراپِشگریِ داستانِ درازِ اسکندر را، از راه مَجازِ «سَدِ اسکندری» لقب می‌دهد و در بابِ به فرجام آوردنش می‌فرماید:

گَدَشْتَمِ اَزینِ سَدِ اِسکَنْدَریِ هَمه بَهْتَریِ بادِ و نیکِ اِخْتَری^{۷۷}

در لغت‌نامه دهخدا، این بیت را با صَبَطِ «گذشتیم از این سد اسکندری / همه بهتری جو و نیک اختری»، گواهِ واژه «بهتری» به معنای «نیک؛ نیکویی؛ زیبایی؛ خوبی؛ پاکی» آورده‌اند.

می‌گویم:

آنگونه که من بنده درمی‌یابم، در دو بیتِ دیگر از گواهانی که در لغت‌نامه دهخدا ذیل این معنی آورده‌اند، «بهتری» به معنای سلامت و تندرستی است؛ هر چند مع‌الأسف این معنای اخیرالذکر واژه «بهتری» از بُنِ در لغت‌نامه دهخدا از قلم افتاده است.

آن دو بیتِ دیگر، اینهاست:

* سخن به زشکر کز او مرد را / ز درد فرومایگی بهتری است
(که به نقل از ناصر خسرو آورده‌اند).

* به شدم و بهتری نصیب تو بادا / چهره تو چون گل طری و براروش
(که به نقل از سوزنی آورده‌اند).

این «بهتری» به معنای سلامت و تندرستی، و «بهتر» به معنای سالم و تندرست، در بسیاری از مثنهائی قدیم پارسی آمده است.

نمونه را، در نوروزنامه‌ی منسوب به ختیم نیشابوری آمده است:

«... به بخارا زنی بود دیوانه ... آغاز سخن عاقلانه کرد چنانک مردم را گمان افتاد که وی بهتر گشت از دیوانگی ...»^{۷۸}.

«بهتر گشت از دیوانگی» یعنی: شفا یافت، سالم شد، جنونش زائل گردید.

«بهتر» به معنای سالم و تندرست، در تحفة الغرائب نیز بارها آمده است.^{۷۹}

در خود شاهنامه، در داستانِ رُستم و سُهراب، آنجا که رُستم با دِشَنه جگرگاو سُهراب را دریده و سپس

و دیگری، همین فقره البته به طور ضمنی که از پایان داستان اسکندر می‌آوریم.

۷۷. شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، هروس، ۱۳۹۰ ه.ش. / ۱۰ / ۱۱۷۵.

۷۸. نوروزنامه (در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز)، [منسوب به] حکیم عمر ختیم نیشابوری، به سعی و تصحیح: مجتبی مینوی، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه.ش. (افست از روی: چاپ کتابخانه کاوه‌ی طهران)، ص ۲۴ و ۲۵.

۷۹. نگر: تحفة الغرائب، مُحَمَّد بن آیوب الحاسب طبری، به تصحیح: جلال متینی، ج: ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۳۸ و ۱۶۲ و ۲۰۲ و ۲۲۱ و ۲۶۱ و ۲۶۹ و ۲۷۰.

بر کرده خویشتن پشیمان گشته است و از کیکاووس نوشدارو طلب می کند، می خوانیم:
ازان نوشدارو که در گنج تست کجا خستگان را کند تندرست،
به نزدیک من با یکی جام می سزد گر فرستی هم اکنون به پی
مگر کوبه بخت تو بهتر شود چو من پیش تخت تو کهنتر شود^{۸۰}
«بهتر شود» یعنی: شفا یابد، تندرستی اش را باز یابد، سالم شود.

حتی در محاورات روزمره شماری از پارسی زبانان، هنوز «بهتری» به معنای سلامت و تندرستی، و «بهتر» به معنای سالم و تندرست، به کار می رود. من خود بارها از بعضی «کرمانشاهیان» دل افروز مهربان که با ایشان سرو کاری پیدا کرده ام، شنیده ام که در مقام احوالپرسی از من سؤال کرده اند: «بهترید؟» و منظورشان این بوده است که: «خوبی؟ تندرستی؟ سلامتت برقرار است؟».

باری، در آن بیت پیشگفته فردوسی بزرگ هم، چنین می نماید که «بهتری» به معنای سلامت و تندرستی باشد:

گذشتم ازین سداشکندری همه بهتری باد و نیک اختر
همنیشینی «بهتری» و «نیک اختر»، همان همنیشینی «سلامت» و «سعادت» است که در شعر دیگر سخنوران ما هست. نمونه های این همنیشینی «سلامت» و «سعادت»، بسیار است. یک گواه می آورم از خواجه شیراز، حافظ، که فرمود:

پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من المبلغ عتی الی سعاد سلامی^{۸۱}

جای بازخوانی و برسری خوانی در کتابی بزرگ و پرمایه چون شاهنامه، بسیار است. آنچه نمونه وار به عرض رساندم، تنها گواهی بود بر تبیین مدعا در لزوم «برسری خوانی» زبان شاهنامه؛ و این، بخشی نیست که بدین زودی دامان آن فراهم آید.

زمانی که مرا فرمودند تا در مجلسی که به یاد دومین سالگرد درگذشت گرامی استاد نازنینم، انوشه یاد استاد جمشید مظاهری (شروشیار) - که روانش در مینوشاد و از آندهان آزاد باد! - برپا می گردد، درباره شاهنامه و زبان آن سخنی برانم، یا به تعبیری که خود او دوست می داشت و به کار می برد: «نطق

۸۰. شاهنامه، برپایه چاپ مسکو، هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۲۸۱.

۸۱. دیوان حافظ (بر اساس نسخه های خطی سده نهم)، تدوین: دکتر تسلیم نلساری، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۷ ه.ش. ص ۵۱۱، غ ۴۷۳، ب ۲.

در بعضی دستنوشته های کهنه دیوان حافظ هم «سلامتست و سعادت» آمده است (نگر: دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ [شیرازی]، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ ه.ش. ۱۰ / ۹۳۷).

طردا لیباب این را هم عرض کنم که:

در بعضی نسخ دیوان حافظ (سنج: شرح سودی بر حافظ، محمد سودی بیستوی، ترجمه: دکتر عصمت ستارزاده، ج ۴، ۵، تهران: انتشارات رزین - و - انتشارات نگاه، ۱۳۶۶ ه.ش. ۴۰ / ۲۵۰۹؛ و: حافظ: صحبت کلمات و اصالت غزلها - س تا پایان ای - مسعود فرزاد، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی [ی سابق]، ۱۳۴۹ ه.ش. ص ۱۳۵۴)، این بیت، مُلَمَّع نیست (/ نبوده است).

کنم»، بی‌دزنگ از راه حَقِّگزاری بر جای آن بُزرگ پذیرفتم و برین بر نهادم تا دربارهٔ زبان شاهنامه و «برسری خوانی» آن با شما دوستاران فرهنگ و دانائی سُخن بگویم... چرا این موضوع را برگزیدم و چرا این زمینه را به کاوش گرفتم؟ ... چون هم‌نشینی نام «جَمشید مظاهری» و «شاهنامه» مرا به سالهای دور بُرد و خاطرهٔ پریشی را که دیرسالها پیش از این از استاد کردم و یادِ پاشخی را که او داد، در ذهن و ضمیرم زنده گردانید و جان و جُنْبی دوباره بخشید.

سالها پیش، زمانی که جوانکی بودم و بسیار خام‌تر از آنچه امروز هستم، از روی دوستداری، و بی‌گمان با لُحْتی ناشپگری و خافکاری، از استاد که سَخْت شیفتهٔ فردوسی و شاهنامه بود و بتفاریق گرم تأمل و نظرورزی در نُسخه‌ها و نُسخه‌بدل‌های این متن آرجمند، پرسیدم که: «چرا شما خود به تصحیح شاهنامه دست نمی‌بازید؟». استاد، با لُحْتی که آمیزه‌ای از فروتنی و انکار و تعجب در آن خودنمایی می‌کرد، فرمود: «مرا چه به تصحیح شاهنامه؟! من شاهنامه را دوست دارم و می‌خوانم». استاد مظاهری، در ادای کلمات، بر این «می‌خوانم» فشار آورد و تأکید کرد و طوری جمله را پایان بخشید که انگاری می‌گفت: من فقط یک خوانندهٔ شاهنامه هستم؛ نه چیزی بیشتر.

استاد راست می‌گفت. او شاهنامه را دوست می‌داشت و می‌خواند. ولی چیزی را از سر فروتنی اِبراز نکرد و آن، این بود که شاهنامه خواندن جَمشید مظاهری، چونان شاهنامه خواندن بسیاری از سیاران نبود. او در متن خوانی و خاصه در شاهنامه خوانی، «برسری خوان» بود، نه «برسری خوان». در واژگان و ساخت‌های دستوری باریک می‌شد و نُسخه‌بدل‌ها را ژرف‌بینانه از نظر می‌گذرانید و... خلاصه، تأملاتی داشت که چنوبی را می‌سزید.

از پروردگار پاک خاکسارانه درمی‌خواهم تا خاک آن سره‌مرد را از بارش بَخْشایشهای خویش سیراب کند و همهٔ ما را به برسری خوانی مائنامه‌های تاریخ و ادب و فرهنگ این سرزمین گرامی کامگاری دهد... ایدون باد!

بار دیگر بر شما فرهنگ‌دوستان و فرهنگ‌پروران نیز که در این بزم یادبود استاد جَمشید مظاهری گرد آمدید و با چنین همگامی‌ها، مهربی دروغ و بی‌دریغتان را نشار فرهنگ ایرانی می‌کنید، درود و آفرین می‌خوانم؛ و سپاسها دارم از شما گرامیانی که خدمتگزار خرد خویش را بدین حُسنِ اِستماع سرفرازی دادید و نواختید.

«همه بهتری باد و نیک‌اختری!» خُرْمِ دل و کامگار باشید!